

روابط نهادی دولت و جامعه در ایران پیشانوسازی (نقد نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران و ارائه یک دیدگاه بدیل)

علی جنادله*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۱۹

چکیده

در اغلب مطالعات جامعه‌شناختی تاریخی، شکاف دولت-ملت به‌عنوان ویژگی تاریخی و ذاتی جامعه سنتی ایران معرفی شده است. بدین ترتیب که قائم‌به‌ذات بودن دولت و بی‌نیازی آن از مشروعیت بیرونی و همچنین نبود رویه‌هایی که حقوق و وظایف متقابل دولت و جامعه را تعیین کند، خودبسندگی دولت، بیگانگی نیروهای اجتماعی و دولت از یکدیگر، شکاف تاریخی دولت و جامعه را در پی داشته و تنها رابطه بین این دو اعمال سلطه یک‌طرفه از سوی حکومت بر جامعه و اقیاد و اطاعت جامعه در برابر آن بود. در این مقاله تلاش می‌شود، با استفاده از رویکرد نهادگرایی تاریخی، روش تحلیل توالی‌های واکنشی و بر اساس شواهد تاریخی، دیدگاه فوق به چالش کشیده شده و روایت بدیلی از روابط میان دولت و جامعه ارائه شود. در این روایت، برخلاف نظریه شکاف تاریخی دولت-ملت، نیازهای متقابل

حکومت و نیروهای اجتماعی به پیکربندی نهادی خاصی در جامعه ایران منجر شد که مبتنی بر شبکه پیچیده‌ای از روابط متقابل بین حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل بود که حاصل آن تعادل نهادی نسبی بین این نهادها بود. این پیکربندی نهادی، ریشه در سلسله رخدادهای واکنشی داشت که شکل‌گیری حکومت صفویه بر اساس بنیادهای متکثر ایلی و ایدئولوژیک آن‌ها را در پی داشت. این دیدگاه، علاوه بر ارائه یک روایت متفاوت از تحولات جامعه ایران، برای جامعه امروز ایران نیز می‌تواند دلالت‌هایی در خصوص ظرفیت‌های تاریخی جامعه ایران برای برقراری یک رابطه متوازن و پایدار بین دولت و نیروهای اجتماعی را به همراه داشته باشد.

واژه‌های کلیدی: نهادگرایی تاریخی، توالی‌های واکنشی، صفویه،

قاجاریه

مقدمه

در تبیین وضعیت امروزی جامعه ایران، بحث در خصوص رابطه دولت و جامعه یکی از موضوعات مرکزی است که مورد توجه بسیاری از تحلیلگران قرار گرفته است. در این میان، می‌توان گفت دیدگاه غالب بر شکاف و تضاد تاریخی دولت و ملت به‌عنوان ویژگی تاریخی و ذاتی جامعه ایران تأکید دارد. طرفداران این نظریه بر این باورند که دولت نماینده هیچ‌یک از طبقات یا نیروهای اجتماعی نبوده و مشروعیت آن وابسته به هیچ منبع بیرونی نبوده بلکه اساساً ناشی از واقعیت قدرت خود بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۷؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۳۴). بدین معنی که «نفس تسخیر قدرت و در دست داشتن حکومت» برای شاهان خودبه‌خود «مشروعیت» و «مقبولیت» به دنبال می‌آورد (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۸۵). و این دولت و حکومت بود که «ملاک و مظهر مشروعیت و اقتدار و معیار تقسیم امتیازات و تخصیص امکانات» بود (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۸۹).

بدین ترتیب، قائم‌به‌ذات بودن دولت و عدم نیاز به یک منبع مشروعیت بخش بیرونی، منجر به استبداد و خودکامگی دولت در ایران شده است. کاتوزیان (۱۳۸۴: ۲۴) با تمایز میان حکومت مطلقه و حکومت خودکامه، دومی را حکومت فاقد چارچوب قانونی معرفی می‌کند. حکومتی که در آن هیچ‌گونه رویه‌های جاافتاده تعیین‌کننده حقوق و وظایف متقابل دولت و جامعه وجود نداشت (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۵؛ سیف، ۱۳۹۰: ۲۴۷؛ زیباکلام، ۱۳۷۵: ۶۳). اشرف (۱۳۷۴: ۱۰) نیز به این موضوع اشاره کرده و بیان می‌کند که در نظام [استبداد] آسیایی، اصناف شهری فاقد استقلال بوده و همواره تحت سلطه قهرآمیز فرمانروای مطلق و اعوان‌وانصار وی قرار داشته‌اند.

نتیجه چنین شرایطی یعنی قائم‌به‌ذات بودن دولت و بی‌نیازی آن از مشروعیت بیرونی و همچنین نبود رویه‌ها و قوانینی که حقوق و وظایف متقابل دولت و جامعه را تعیین کند، خودبسندگی دولت، بیگانگی نیروهای اجتماعی و دولت از یکدیگر و شکاف تاریخی دولت و جامعه بود و تنها رابطه قابل‌تصور بین دولت و جامعه، اعمال سلطه یک‌طرفه از سوی حکومت بر جامعه و انقیاد و اطاعت جامعه در برابر سلطه دولت بود (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۵؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۳ و ۱۴۲).

این دیدگاه در واقع نتیجه غلبه «گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی» در جامعه‌شناسی تاریخی ایران است. این گفتمان مبتنی بر ارائه تصویری از جامعه ایرانی است که در رأس آن همیشه یک حکومت استبدادی خودکامه که آغاز و سرانجام همه امور به آن ختم می‌شود دیده می‌شود. بر اساس این گفتمان، قدرت مطلق از آن حکومت بوده و هیچ‌گونه نیروی سیاسی و اجتماعی مؤثری که توان مقاومت و عرض‌اندام در مقابل اراده و خواست حکومت را داشته باشد وجود نداشت. این گفتمان با تأکید بر حکومت یا «دولت» به‌عنوان کنشگر و عامل اصلی تحولات جامعه و باور به عدم وجود نیروهای مستقل اجتماعی، ناگزیر رویکردی «دولت‌محور» را در تحلیل پویایی‌های جامعه ایران اتخاذ کرده و از تأثیر متقابل دولت و جامعه بر یکدیگر و به‌ویژه نقش و عاملیت نیروهای اجتماعی در تحولات جامعه غفلت کرده و به «غیاب

جامعه» به عنوان «نیروهای اجتماعی» مؤثری که نقش عمده‌ای در تحولات جامعه ایران داشتند، منجر شده است.

در این مقاله تلاش می‌شود با بررسی و نقد مبانی نظری گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی و نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران که مترتب بر آن است، روایتی از تحولات جامعه ایران ارائه شود که در آن بر وجود نیروهای مستقل و مؤثر اجتماعی و روابط متقابل آن‌ها با حکومت که پیچیده‌تر از رابطه ساده اعمال یک‌طرفه سلطه حکومت بر جامعه و انقیاد و اطاعت جامعه در برابر سلطه دولت می‌باشد، تأکید می‌شود.

نقد نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران

گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی و نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران که مترتب بر آن است، هرچند که سنت شناخته شده‌ای را در جامعه‌شناسی تاریخی ایران بنانهاده و زمینه‌ساز مطالعات تاریخی جامعه‌شناختی قابل‌تقدیری بوده است، اما با اصرار بر تحمیل مفروضات خود بر واقعیات تاریخی جامعه ایرانی، منجر به سیطره فهم نادرستی از تحولات و پویایی‌های جامعه ایرانی شده و نقدهایی جدی بر آن وارد است.

یکی از مهم‌ترین نقدها، اتخاذ یک رویکرد تک‌خطی در خصوص تحولات جوامع و تحمیل نظریه بر واقعیات تاریخی است. هرچند اغلب نظریه‌پردازان این گفتمان، دیدگاه‌های خود را در مقابل رویکرد تک‌خطی مارکسیستی ارائه کرده‌اند، اما آن‌ها نیز با مرجع قرار دادن سیر خاص تحولات جوامع اروپایی به‌عنوان یگانه مسیر توسعه و تلاش برای تبیین عقب‌ماندگی جامعه ایرانی بر اساس اثبات غیاب عناصر جوامع اروپایی همچون اصناف، طبقات مستقل اجتماعی، نهاد مالکیت، قانون و ... و به

تعبیر رجب‌زاده (۱۳۷۸) بهره‌گیری از قیاس خفی به شیوه دیگری در دام تحلیل‌های تک‌خطی افتاده‌اند.

این تحلیلگران با پذیرش مسیر تک‌خطی توسعه، برای اثبات غیاب عناصر موجه توسعه در جامعه ایران، از نظریه شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی به‌طور ضمنی یا آشکارا تأثیر پذیرفته و در تحمیل آن بر واقعیات تاریخی و اجتماعی جامعه ایران اصرار ورزیده‌اند. درحالی‌که هیچ‌کدام از دو تبیین ارائه شده توسط انگلس (مبتنی بر تبیین برآمدن حکومت‌های استبدادی به دلیل بوروکراسی گسترده و متمرکز حکومت برای اداره امور عمومی در جوامع کم‌آب و گسترده) و مارکس (مبتنی بر برآمدن حکومت استبدادی به دلیل پراکندگی جامعه و عدم شکل‌گیری طبقات و نیروهای اجتماعی مستقل) با واقعیات تاریخی و اجتماعی جامعه ایران همخوانی ندارد. بکار بردن تعابیری همچون فئودالیسم، و به‌ویژه فئودالیسم قبیله‌ای از سوی تحلیلگرانی همچون کدی (۱۳۶۹)، مینورسکی (۱۳۶۸)، بائوسانی (۱۹۷۱)، بنانی (۱۹۷۸) و... برای ترسیم ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه ایران به‌ویژه از دوره صفویه به بعد، بیانگر نوعی عدم تمرکز نظام سیاسی و اداری در جامعه ایرانی است. علاوه بر این، وظایف حکومت مرکزی عموماً منحصر به جمع‌آوری مالیات، حفظ نظم و امنیت عمومی بود و بیشتر امور و خدمات عمومی همچون آموزش، بهداشت عمومی، محاکم قضایی، فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، رفاه عمومی و ... خارج از دستگاه‌های اداری قرار داشت و در حوزه فعالیت نهادهای اجتماعی غیردولتی بود (انصاری، ۱۳۸۴: ۵۱؛ کدی، ۱۳۶۹: ۵۸؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۰). بدین ترتیب وجود یک حکومت با یک دستگاه اداری گسترده و متمرکز دولتی، نمی‌تواند با شرایط ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه ایران سنتی همخوانی داشته باشد.

باور به عاملیت انحصاری دولت و عدم وجود نیروهای مستقل اجتماعی نیز امروزه در آثار مختلفی به چالش کشیده شده است. مسعود کمالی (۱۳۸۱)، با بکارگیری مفهوم جامعه مدنی، تحولات جامعه ایران را به‌عنوان برآیند روابط سه‌جانبه علما،

بازاریان و دولت مورد توجه قرار داده است. او جامعه مدنی را توانایی جامعه در سازمان دادن خود خارج از دخالت دولت و همچنین عرصه جدال دیالکتیکی و تقابل بین دولت و اجتماعات و انجمن‌های مدنی در نظر گرفته است. آزاد ارمکی (۱۳۸۴) نیز، با نقد تصور غالب مبنی بر عاملیت انحصاری دولت و بی‌توجهی به نقش نیروهای اجتماعی، رویکردی سه پایه‌ای را در پیش می‌گیرد که بر اساس آن، «دو نهاد خانواده و دین در کنار نهاد سیاسی و دولت، در ساختن ایران معاصر سهیم بوده‌اند» (۱۷۸) و در این میان نقش هیچ‌یک از این نهادها قابل فرو کاستن به یک‌نهاد و عامل انحصاری نیست. بلکه این سه نهاد در تعامل و تضاد با یکدیگر، فضای زندگی با عنوان حوزه عمومی را شکل می‌داند (همان، ۱۷۹). ونسا مارتین (۱۳۸۹)، نیز در تحلیل تحولات دوره قاجاریه، با ارائه مفهوم خاصی از عدل و عدالت که ریشه در شریعت دارد، به یک نظام پیچیده موازنه میان عناصر مختلف جامعه از جمله دولت، علما، قدرت‌های محلی، بازاریان و حتی سطوح مختلف مردم عادی اشاره می‌کند که محصول مذاکره و چانه‌زنی گروه‌های مختلف مردم با یکدیگر و با دولت بود.

این در حالی است که گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی و نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت، با اصرار بر تحمیل نظریه شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی مترتب بر آن، ناگزیر به اصالت دادن به حکومت یا «دولت» به‌عنوان کنشگر و عامل اصلی تحولات جامعه و حکم به «غیاب جامعه» به‌عنوان «نیروهای اجتماعی» مؤثری که نقش عمده‌ای در تحولات اجتماعی جامعه ایران داشتند، شده است. نتیجه این امر، تقلیل تحولات جامعه و تعاملات، مقاومت‌ها و چانه‌زنی‌های نیروهای اجتماعی با حکومت به الگوی عمومی چرخه مستمر استبداد-هرج و مرج-استبداد در تحلیل‌های ارائه شده از سوی نظریه‌پردازان شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۷؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۱۲۷؛ پیران، ۱۳۸۴؛ سیف، ۱۳۹۰: ۲۹). از آنجاکه دولت نماینده هیچ‌یک از نیروها و طبقات اجتماعی نبوده و مشروعیتش مستقل از جامعه و ناشی از تسخیر قدرت بوده است، در هنگام ضعف و تزلزل از حمایت هیچ‌یک از نیروهای

اجتماعی برخوردار نبوده و بدین ترتیب انقلاب‌ها و قیام‌ها در ایران، نه قیام طبقات محروم در برابر طبقات ممتاز بلکه شورش همه جامعه در برابر دولت ضعیف و بیدادگر بود (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۵۳ و ۵۵). علاوه بر این به دلیل نبود طبقات و نیروهای ریشه‌دار اجتماعی و همچنین نبود رویه‌های نهادینه تعیین‌کننده مناسبات بین نیروهای اجتماعی، جامعه پس از شورش‌ها شاهد هرج و مرج و سپس استقرار مجدد استبداد بود. گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی و نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت با پذیرش این چرخه به‌عنوان سرنوشت محتوم و گریزناپذیر تاریخی جامعه ایران و تبیین آن بر اساس غیاب عناصر جامعه غربی، خصلتی شرق شناسانه به خود می‌گیرد که نتیجه آن باور به «امتناع ساختاری» جامعه ایران برای تحول از درون و برجستگی عوامل بیرونی در تبیین برون‌رفت از این امتناع می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۰۰؛ سیف، ۱۳۹۰: ۴-۲۴۳؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۴-۲۱۱).

اما علاوه بر نقدهای نظری فوق، هرچند نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت و گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی، رویکردی انتقادی به استبدادزدگی به‌عنوان علت اصلی عقب‌ماندگی جامعه ایران دارد، اما با ذاتی و ماهوی دانستن این ویژگی برای جامعه ایران و تفسیر مقاومت‌ها و پویایی‌های جامعه ایران بر اساس دوگانه استبداد-هرج و مرج و باور به امتناع تحول درون‌زاد جامعه ایرانی، در عمل محمل و توجیه نظری مناسبی را نیز برای طبیعی جلوه دادن حکومت‌های استبدادی و استمرار آن‌ها در جامعه ایرانی و برخورد این حکومت‌ها با پویایی‌ها و عاملیت نیروهای اجتماعی داخلی با توجیه هرج و مرج آفرینی و یا نشأت‌گرفته از تحریکات و مداخلات خارجی، فراهم کرده است.

تمهید نظری برای ارائه یک روایت بدیل

اصل بنیادی نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت، استقلال و عاملیت انحصاری دولت و فقدان نیروهای اجتماعی مستقل و مؤثر که توان مقاومت و عرض‌اندام در مقابل اراده و

خواست حکومت را داشته باشند، می‌باشد. ریشه‌های نظری غلبه رویکرد «دولت‌محور» در جامعه‌شناسی تاریخی ایران را باید در غلبه سنت تاریخ سیاسی، نگاه شرق‌شناسانه ناشی از نظریه مدرنیزاسیون و به‌ویژه جذابیت نظریه شیوه تولید آسیایی به‌عنوان دیگری سیر تحول جوامع غربی جستجو کرد. همچنین از آنجا که نخستین گام‌های نوسازی در ایران و بسیاری دیگر از جوامع غیر غربی، در پاسخ به شرایط نوین جهانی ناشی از ظهور دولت‌های مدرن غربی بود که به بیان میگدال (۲۰۰۴) مزیت نسبی آن‌ها در بسیج و سازماندهی منابع برای جنگ و اهداف دیگر، تهدیدهای جدی‌ای را متوجه دیگر قدرت‌های سیاسی می‌کرد، بازاندیشی‌ها و تاملات صورت گرفته در خصوص تحولات جوامع غیر غربی، به میزان بسیاری زیادی متأثر از باور به قدرت بلامنازع دولت در جهت‌دهی و اعمال تغییرات بود که منجر به غلبه رویکرد «دولت‌محور» در این تحلیل‌ها شده بود.

همان‌گونه که میگدال (۲۰۰۴) بیان کرده است، در دیدگاه‌های «دولت‌محور»، دگرگونی‌ها و تحولات جامعه به‌عنوان بخشی از فرآیندهایی که در آن‌ها دولت مرکزیت اصلی را دارد مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در مقابل کسانی که سلطه بر آن‌ها اعمال می‌شود - ابراهام کنتل - نقش کمی در این نظریه‌ها دارند. مرکزیت دولت و بی‌توجهی به ساختار و مقاومت و استقلال بخش‌های پیرامونی جامعه، ویژگی اصلی بسیاری از کارهای عمده اولیه در زمینه توسعه و همچنین بسیاری از مطالعات معاصر است (میگدال، ۲۰۰۴: ۲۰۰).

این در حالی است که همان‌گونه که اندرسون (۱۹۶۷) با ارائه مفهوم «حاکمیت محدود»^۱ بیان کرده است، دولت از عاملیت انحصاری برخوردار نیست و همان‌گونه که بر دیگر نهادهای اجتماعی تأثیر دارد، به‌نوبه خود از آن‌ها نیز تأثیر می‌پذیرد و بدین ترتیب باید دولت را به‌عنوان نهادی در میان بی‌شمار نهادهای اجتماعی دیگر که حیات

اجتماعی را شکل می‌دهند، در نظر گرفت. البته همان‌گونه که اسکاچپل (۲۰۰۲) و میگدال (۲۰۰۴) تأکید کرده‌اند، انتقاد به رویکردهای دولت‌محور نباید به نادیده گرفتن قدرت دولت و پذیرش تحلیل‌های جامعه‌محوری که در آن‌ها دولت صرفاً صحنه خاتمه یافتن تضاد میان گروه‌ها و بخش‌های جامعه تلقی می‌شود، منجر شود. بر اساس ترمینولوژی میگدال (۲۰۰۴)، در نظریه خود با عنوان «دولت در جامعه»^۱ تصویر واقع‌بینانه‌تر از جامعه، «آمیزه‌ای از سازمان‌های اجتماعی»^۲ است. در این تصویر برخلاف هرگونه مدل تک عاملی، که برای حل مسئله اقتدار و دگرگونی، در پی یافتن یک موقعیت نسبتاً منسجم اقتدار - به‌عنوان مثال مرکز، دولت و یا طبقه اجتماعی مسلط - به‌عنوان عامل تعیین‌کننده اقتدار و دگرگونی می‌باشند، فهم بهتر سلطه و دگرگونی نیازمند در نظر گرفتن «عرصه‌های متکثر سلطه و مقاومت در جامعه»^۳ بوده و بر لزوم پرهیز از هرگونه چارچوبی که نیروهای اجتماعی و عاملیت آن‌ها را نادیده گرفته و یا جامعه را به یک عامل یا نیروی اجتماعی خاص تقلیل می‌دهد، تأکید می‌شود.

بدین ترتیب، دولت، همه‌چیز نیست و سازمان‌ها و کنشگران دیگری نیز روابط اجتماعی و سیاست را شکل می‌دهند و تحلیلگران باید ساختار و فعالیت‌های دولت را در ارتباط با آن‌ها بررسی کنند (اسکاچپل، ۲۰۰۲: ۸ و ۹). این همان موضوعی است که اسکاچپل (۲۰۰۲) با عنوان رویکرد ارتباطی به معنی تأکید بر روابط دولت با محیط گسترده‌تر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که کنشگران مختلف دارای منافع و منابع خاص خود به وجود آورده‌اند، مطرح کرده است.

رویکرد نهادگرایی تاریخی نیز بر آنچه که هال (۱۹۸۶) با عنوان «ویژگی ارتباطی» نهادها می‌خواند، تأکید دارد: مهم‌تر از ویژگی‌های رسمی نهادهای دولتی و اجتماعی، آنچه که فی‌نفسه از اهمیت بیشتری برخوردار است این است که چگونه پیکربندی

-
1. State in society
 2. Society as a mélange of social organization
 3. multiple arenas of domination and opposition
 4. relational character of institutions

نهادی مورد مطالعه، کنش‌های متقابل سیاسی را شکل می‌دهد (تلن و اشتاینمو، ۲۰۰۲: ۶). نهادگرایان تاریخی در تحلیل‌های تاریخی خود به ندرت بر یک زمینه نهادی یا سازمانی منفرد تمرکز می‌کنند و در مقابل به تحلیل‌های با برد متوسط یا پهن دامنه‌ای پرداخته که به بررسی نهادهای متکثری که در یک زمینه گسترده‌تر با یکدیگر کنش متقابل کرده، عمل می‌کنند و تحت تأثیر آن زمینه گسترده‌تر قرار می‌گیرند، می‌پردازند. به عبارت دیگر، نهادگرایان تاریخی به بررسی خاستگاه‌ها، تأثیرات و ثبات یا بی‌ثباتی کلیت پیکربندی نهادی می‌پردازند (پیرسون و اسکاچیل، ۲۰۰۲).

از منظر نهادگرایی تاریخی تعامل و کنش متقابل بین نهادها در یک زمینه گسترده نهادی، تنها مبتنی بر هماهنگی و روابط کارکردی بین نهادها نمی‌باشد، بلکه تضاد و عدم توازن قدرت و بی‌ثباتی نیز برجسته است. همان‌گونه که جک نایت (۱۹۹۲) در کتاب «نهادها و تضاد اجتماعی»، بیان کرده است، نهادها منعکس‌کننده تضاد اجتماعی میان کنشگرانی با اهداف متفاوت و مغایر می‌باشند و «نهادهای اجتماعی محصول تلاش برخی کنشگران برای محدود کردن کنش دیگرانی است که با آنها کنش می‌کنند» (۱۹۹۲: ۱۹). بر این اساس، نهادگرایی تاریخی با تأکید بر پیکربندی نهادی و تضاد موجود در این زمینه نهادی گسترده، به بررسی توازن‌های بی‌ثبات قدرت و منافع پرداخته و نهادها را همچون محصولات در حال تحول منازعات کنشگران نابرابر می‌دانند (پیرسون و اسکاچیل، ۲۰۰۲).

نهادگرایی تاریخی با پرهیز از تمرکز بر یک زمینه نهادی سازمانی منفرد و مورد توجه قرار دادن کلیت پیکربندی نهادی و مطالعه تعامل و کنش متقابل بین نهادها در یک زمینه گسترده نهادی، از اتخاذ هرگونه مدل تک عاملی برای تبیین تحولات تاریخی اجتناب کرده و با در نظر گرفتن نهادها به مثابه محصولات در حال تحول منازعات نیروهای اجتماعی و مورد توجه قرار دادن منافع کنشگران و روابط قدرت در شکل‌گیری نهادها، عاملیت نیروهای اجتماعی را مورد توجه قرار داده و یک پیوند نظری میان افرادی که تاریخ را می‌سازند و شرایطی که در آن، این کار را می‌کنند- یا

به عبارت دیگر پیوند عاملیت- ساختار- فراهم می‌سازد (تلن و اشتاینمو، ۲۰۰۲: ۱۰ و ۱۱). زیرا نهادگرایی تاریخی همزمان با توجه به رابطه بین سوژه و محیط نهادی، بر «چسبندگی»^۱ آرایش‌های نهادی شکل گرفته به صورت تاریخی نیز تأکید می‌کند (تلن و اشتاینمو، ۲۰۰۲: ۱۵). بدین معنی که آرایش‌های نهادی محصول فرآیندهای تاریخی هستند و به سادگی دگرگون نمی‌شوند. زیرا «هر نهادی (رسمی یا غیررسمی) در مجموعه نهادی بزرگ‌تری قرار دارد و تغییر در هر مجموعه قواعد (نهاد) می‌تواند دلالت بر تغییر در مجموعه‌های دیگر باشد. پس بسیار محتمل است که کسانی که از زمینه نهادی موجود نفع می‌برند در مقابل تغییر مقاومت کنند» (اشتاینمو، ۲۰۰۸: ۱۲۹).

مورد توجه قرار دادن زمینه‌ها، نهادها و کنشگران متکثر و روابط متنوع بین آنها همچنین زمینه را برای احتراز از تحلیل‌های تک‌خطی نیز فراهم می‌کند. چرا که سازمان‌های متنوع و متکثر اجتماعی در برهه‌های کلیدی تاریخی جوامع، آنها را به یک مسیر همگرا و واحد جهت نمی‌دهند بلکه هریک از این نیروها و سازمان‌ها در جهت دستیابی به کنترل اجتماعی و منافع موردنظر خود، استراتژی‌های متفاوت و حتی واگرایی را بکار می‌برند. بدین ترتیب ترکیبات متغیر عناصر متکثر سازنده دولت و جامعه در شرایط متفاوت ممکن است به نتایج متفاوتی بینجامد (میگدال، ۲۰۰۴: ۹۹).

کولیر و کولیر (۱۹۹۱) در این خصوص اصطلاح «بزنگاه‌های مهم»^۲ را بکار برده‌اند که در جوامع مختلف به شیوه‌های متفاوتی رخ داده و باعث شکل‌گیری مسیرهای متفاوتی در سیر تحولات جوامع مختلف و میراث‌های تاریخی متمایز در آنها می‌شوند.

در ادامه مقاله تلاش می‌شود با در نظر گرفتن جامعه به عنوان آمیزه‌ای از سازمان‌های متنوع اجتماعی و مورد توجه قرار دادن کلیت پیکربندی نهادی جامعه ایران، روایت بدیلی از روابط دولت و جامعه به عنوان نیروهای اجتماعی مختلف ارائه شود که در آن بر روابط و عاملیت متقابل دولت و جامعه تأکید می‌شود.

1. stickiness
2. Critical junctures

روش‌شناسی تحقیق

رویکرد نهادگرایی تاریخی، مدل خاصی از تحول نهادی را که توسط کراسنر (۱۹۸۴) با عنوان مدل «تبادل منقطع»^۱ مطرح شده است، مبنای کار خود قرار می‌دهد. این مدل بر دوره‌هایی از «گشایش»^۲ و نوآوری‌ها که در پی آن‌ها دوره‌های طولانی تعادل یا «فصل‌شدگی»^۳ نهادی به وجود می‌آید تأکید می‌کند (تلن، ۲۰۰۸: ۲۰۹). بر اساس این مدل، در دوره‌های گشایش، گزینه‌های مختلفی پیش روی کنشگران سیاسی قرار دارد، اما انتخاب هر گزینه، مسیر تاریخی را در جهت خاصی هدایت خواهد کرد و انتخاب‌های بعدی را محدود می‌کند به گونه‌ای که برگشت از این مسیر دشوار و یا ناممکن خواهد شد. این همان فرآیندی است که از آن با عنوان «وابستگی به مسیر»^۴ یاد می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، کولیر و کولیر (۱۹۹۱)، برهه‌ها و دوره‌های اولیه افتتاح و گشایش را «بزنگاه‌های مهم» نامیده‌اند. در تحلیل بزنگاه‌های مهم باید نشان داده شود که این بزنگاه‌ها چه «میراثی»^۵ از خود به جا گذاشته‌اند. کولیر و کولیر (۱۹۹۱)، سه مؤلفه را برای «میراث» برشمرده‌اند: الف- مکانیسم‌های تولید میراث: بدین معنی که چه مکانیسم‌هایی باعث تولید میراث شده‌اند. ب- مکانیسم‌های بازتولید میراث: بدین معنی که مجموعه‌ای از نهادها به محض به وجود آمدن، منفعی را به همراه می‌آورند و صاحبان قدرت در این نهادها تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را حفظ کنند. ج- ویژگی‌های عمده میراث: که منظور از این ویژگی‌ها، صفاتی است که محصول و نتیجه «بزنگاه مهم» هستند. به‌عنوان مثال، بزنگاه‌های مهم ممکن است به منظومه جدیدی از روابط نیروهای اجتماعی و سیاسی همچون اتحادیه‌ها، احزاب و دولت منجر شده باشد.

-
1. Punctuated Equilibrium
 2. openness
 3. Lock in
 4. path dependence
 5. legacy

در تحلیل بزنگاه‌های مهم، زمان‌بندی و توالی فرآیندها و رخدادهای خاص از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا «آنچه که در مراحل پیشین رخ داده است بر نتایج احتمالی و ممکن توالی رخدادها در مراحل بعدی تأثیر خواهد داشت» (سول ۱۹۹۶: ۲۶۲-۳). به‌گونه‌ای که ترتیب نظم و ترتیب زمانی رخدادها، می‌تواند باعث تفاوت‌های بنیادینی در نتایج تحولات نهایی شود. بر همین اساس در تحلیل بزنگاه‌های مهم، مطالعه «توالی‌های واکنشی»^۱ اهمیت می‌یابد. این توالی‌ها بدین معنی واکنشی هستند که، هر رخداد در یک مرحله، واکنشی به رخدادهای پیشین و علت رخداد مرحله بعد است. در توالی‌های واکنشی، رخداد نهایی، نوعاً نتیجه یا پیامدی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد و زنجیره رخدادها را می‌توان به‌عنوان مسیری که منجر به این نتیجه یا پیامد شده است در نظر گرفت. رخدادهای اولیه توالی، از اهمیت به‌سزایی در تعیین نتیجه و پیامد نهایی برخوردار هستند زیرا هرگونه تغییر کوچکی در این رخدادهای اولیه در طول زمان به‌صورت انباشتی باعث تغییرات بزرگی شده که نتیجه نهایی متفاوتی را به همراه خواهد داشت (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۲۶).

در این مقاله بر اساس مدل تعادل منقطع، و با در نظر گرفتن شکل‌گیری حکومت صفویه به‌عنوان یک بزنگاه مهم تاریخی به تشریح توالی‌های واکنشی‌ای خواهیم پرداخت که منجر به شکل‌گیری پیکربندی نهادی خاصی در جامعه سنتی ایران شدند که در آن روابط بین دولت و جامعه نه به‌صورت سلطه یک‌طرفه دولت بر جامعه بلکه مبتنی بر شبکه نسبتاً پیچیده‌ای از روابط متقابل بین چهار نهاد اصلی یعنی حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل بود که حاصل آن تعادل نهادی نسبتاً پایدار مبتنی بر موازنه قدرت بین این نهادها بود.

۱- حکومت صفویه به مثابه بزنگاه مهم تاریخی

شکل‌گیری حکومت صفویه را در مقایسه با دوره‌های تاریخی پیش از آن باید به‌عنوان یک نقطه گسست و نقطه شروعی برای موجودیت یک جامعه جدید تلقی کرد. نحوه شکل‌گیری حکومت صفویه و بنیادهای آن تفاوتی اساسی با حکومت‌های پیش از آن داشت. حکومت صفویه خاستگاهی شهری و غیر ایلی داشته (سیوری، ۱۳۷۴: ۲-۴؛ رجب زاده، ۱۳۷۸: ۵۸؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۴: ۹۱) و رابطه شاهان صفوی (به‌ویژه شاهان اولیه) و نیروهای قزلباش به‌عنوان نیروهای ایلی و نظامی صفویه، نه بر اساس وابستگی و پیوندهای قبیله‌ای و طایفه‌ای بلکه از یک سو مبتنی بر نوعی مرام عقیدتی و کاریزمای صوفی (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۵۸؛ فوران، ۱۳۷۸: ۷۹؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۶۴؛ کدی، ۱۳۶۹: ۳۲) و از سوی دیگر مبتنی بر انگیزه‌های سیاسی مشترک، جهت‌ایستادگی در مقابل تمرکز قدرت عثمانی بود. در مجموع شاهان صفوی از سه منبع اساسی مشروعیت بهره می‌گرفتند: انتساب خود به امام موسی کاظم (ع)، ارشدیت در سلسله‌مراتب صوفی‌های صفوی و انتساب خود به پادشاهان ساسانی از طریق ازدواج دختر یزدگرد سوم با امام حسین (ع) (فوران، ۱۳۷۸: ۷۹).

بدین ترتیب پیوند خوردن دنیروی شهری و ایلی بر مبنای انگیزه‌های متعدد مذهبی و سیاسی، زمینه‌ساز شکل‌گیری حکومتی با پایه‌های متکثر قدرت شد. به‌ویژه که نیروهای ایلی طرفدار صفویه خود ترکیبی بودند از ایلات و قبایل مختلف از جمله قزلباشان، طالش‌ها، جغتای‌ها، کردها، لرها، فیلی‌ها و ... (فوران، ۱۳۷۸: ۵۲؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۶؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۰۹؛ رجب زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۴). شکل‌گیری حکومت صفویه بر پایه‌های متکثر قدرت همان رخداد اولیه‌ای است که در ادامه نشان خواهیم داد چگونه بر اساس منطق الگوی «توالی‌های واکنشی» با به جنبش درآوردن زنجیره‌ای از رخدادهای واکنشی منجر به شکل‌گیری میراث نهادی ویژه‌ای شد که تا حکومت قاجاریه تداوم داشت.

۲- تحلیل توالی‌های واکنشی

شکل‌گیری حکومت صفویه بر اساس پیوند نیروی ایدئولوژیک طریقت صفویه و نیروی نظامی ایلات قزلباش، به تعادل و توازن نسبی قدرت میان شاهان صفوی و سران ایلات منجر شد که ریشه در نیاز متقابل این دو به یکدیگر داشت: نیروهای ایلی بدون داشتن یک ایدئولوژی با ویژگی کاریماتیک قادر به تشکیل حکومتی فراگیر نبودند و این صفویان بودند که توانستند چنین نیروی ایدئولوژیکی را فراهم کنند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۰۹؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۱). شاهان صفوی نیز نه‌تنها در مرحله تأسیس حکومت، بلکه برای تداوم نیز نیازمند نیروی نظامی ایلات بودند (افشار سیستانی، ۱۳۶۸: ۶۱۶؛ توحیدی، ۱۳۷۱: ۲۸؛ نوایی، ۱۳۶۸؛ دوبد، ۱۳۷۱).

نتیجه این توازن و تعادل نسبی مبتنی بر نیاز متقابل، تقسیم قدرت میان شاهان صفوی و سران ایلات بر اساس نظام تیول‌داری بود که به تدریج زمینه‌ساز برخورداری ایلات و قبایل از میزانی از خودمختاری نسبی در تیول خود شد به‌گونه‌ای که کشور میان روسای قبایل تقسیم شد (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۳؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۹۱). موروثی شدن تیول‌ها، استقرار روسای ایلات به همراه ایل وابسته به خود در تیول مربوطه و تصدی حکومت ایالات و ولایات و جوامع کشاورزی و شهری مجاور توسط تیول‌داران (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۳ و ۲۱۰؛ فوران، ۱۳۷۸: ۵۶؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۹۱؛ کدی، ۱۳۶۹: ۳۴) به تدریج کشور را به قلمرو حاکمیت‌های ایلی نسبتاً مستقل و خودمختار تبدیل کرد. بکار بردن اصطلاح «فتودالیسم قبیله‌ای» از سوی کسانی همچون کدی (۱۳۶۹)، مینورسکی (۱۳۶۸)، بائوسانی (۱۹۷۱)، و بنانی (۱۹۷۸) برای توصیف نظام اجتماعی سیاسی دوره صفویه را می‌توان نشانگر همین واقعیت دانست.

اما به تدریج سست شدن پیوندهای معنوی میان شاهان صفوی و سران ایلات قزلباش در نتیجه شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران که موقعیت وی به‌عنوان رهبر معنوی قزلباش‌ها و موجودی الهی و شکست‌ناپذیر را تضعیف کرد و تشدید این فرآیند به دلیل دنیوی شدن تدریجی شاهان صفوی (سیوری، ۱۳۷۴: ۴۰)، منجر به قدرت

گرفتن سران ایلات و در مقابل تلاش شاهان صفوی در جهت استقلال از نیروهای به وجود آورنده خود و تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست حکومت مرکزی شد. تلاش شاهان صفوی در سه جهت بود:

الف- تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدید: شاهان صفوی برای بی‌نیازی از قزلباش‌ها اقدام به تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدیدی همچون «شاهسون»ها و قشقایی‌ها کردند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۱؛ نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۶ و ۳۸). این کنفدراسیون‌ها هر چند در ابتدا در راستای منافع و اهداف حکومت مرکزی تشکیل می‌شدند، اما به تدریج خود به قدرت مستقلی تبدیل می‌شدند، به گونه‌ای که حکومت مرکزی را به اقدامات سیاسی و نظامی برای تضعیف قدرت آن‌ها برمی‌انگیخت. بدین ترتیب این اقدامات در نهایت نه تنها به تضعیف اتحادیه‌های ایلی منجر نشد بلکه باعث سر برآوردن اتحادیه‌های ایلی قدرتمند جدید نیز شد.

ب- تقویت بخش بوروکراتیک حکومتی و تشکیل نیروی نظامی دائمی
همان‌گونه که کدی (۱۳۶۹: ۳۲) بیان می‌کند، شاهان صفوی در این روند، هرچه بیشتر به قبایل طرفدار خود که به دلیل مقاومت در برابر کنترل دولت مرکزی، اکنون هرج و مرج طلب خوانده می‌شدند، پشت نموده و به جلب حمایت دیوانسالاران قدیم پارسی (تاجیک) پرداختند. همچنین شاه‌عباس برای بی‌نیازی از نیروی نظامی وابسته و وفادار به ایلات، متوسل به نیروی سومی (علاوه بر ایلات و دیوانسالاران) متشکل از غلامان قرقیزی، گرجی و ارمنی شد که ارتشی دائمی به وجود آورده که همیشه در دسترس بود و به هیچ‌کس جز شخص شاه وفاداری نداشت (سیوری، ۱۳۷۴: ۶۸).

این دو اقدام در درازمدت از دو جهت به تقویت و استقلال ایلات و قبایل از حکومت انجامید. از یک‌سو، ورود نیروهای بوروکراتیک و نظامی جدید، زمینه را برای شکل‌گیری اشرافیت جدیدی فراهم کرد که خود در درازمدت به نیرویی مستقل از حکومت تبدیل شد (سیوری، ۱۳۷۴: ۷۰). از سوی دیگر، شاهان صفوی به‌ویژه شاه‌عباس، شاه صفی و شاه‌عباس دوم برای پرداخت مزد و مواجب نیروهای نظامی

جدید در جهت وابستگی دائمی آن‌ها به حکومت مرکزی، شیوه جدید پرداخت مستقیم مواجب ارتش از درآمدهای سلطنتی را در پیش گرفتند که با توجه به مخارج سنگین ارتش نیازمند گسترش املاک خاصه حکومتی و کاهش ممالک (زمین‌های تحت اداره اشراف ایلی) و تضعیف هر چه بیشتر آن‌ها بود (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۷؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۱؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۶۹). این اقدامات به تدریج باعث بیگانه شدن و فاصله گرفتن هرچه بیشتر ایلات و قبایل از حکومت مرکزی و تبدیل آن‌ها به نیروهای مستقل از حکومت و دارای منافع خاص خود شد.

ج- جستجوی یک منبع مشروعیت بخش جدید: شاهان صفوی به دلیل کم‌رنگ شدن جنبه‌های کاریزماتیک خود و در پی آن سست شدن پیوند معنوی آن‌ها با ایلات قزلباش، به فقه شیعی به‌عنوان یک منبع مشروعیت بخش مستقل از طریقت صوفیانه قزلباش‌ها متوسل شدند. عامل دیگر قدرت گرفتن فقها، ناشی از ضرورت‌های اجرایی حکومت بود. شاهان صفوی برای تثبیت حکومت خود نیازمند آن بودند که ایدئولوژی صوفیانه مبتنی بر شور ایمان را که ابتدا زمینه‌ساز یک قیام پرشور بود با ایدئولوژی مناسبی برای یک حکومت نهادمند و با ثبات جایگزین کنند (کدی، ۱۳۸۱: ۳۱). همچنین رسیدگی به امور عمومی از قبیل تجارت، کشاورزی، قضاوت و دیگر امور اجرایی نیازمند یک مبنای حقوقی بود که در آن زمان فقه و شریعت آن را فراهم می‌کرد. پس حضور علمای فقیه متشرع، در دستگاه حکومتی صفویه ضرورت پیدا کرد (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۱۹ و ۱۹۲). در اواخر دوره صفویه، قدرت فقها به میزانی افزایش یافت، که استقلال خود را از شاه کاملاً تثبیت کرده و مدعی حق ویژه خود مبنی بر نیابت امام دوازدهم شدند و به‌جایی رسیدند که شاهان صفوی را کنترل می‌کردند (سیوری، ۱۳۷۴: ۲۱۴؛ الگار، ۱۳۵۶: ۴۰).

در کنار قدرت یافتن روزافزون علما در دستگاه حکومتی صفویه، عوامل دیگری همچون پیوند خوردن علما با زمین از طریق زمین‌های وقفی و سیورغال‌ها (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۶۷؛ لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۴۷ و ۲۲۴؛ فوران، ۱۳۷۸: ۵۶ و ۵۷؛ کدی، ۱۳۶۹: ۳۹؛

الگار، ۱۳۵۶: ۳۹)، گسترش ارتباط و پیوند با اقشار مختلف اجتماعی از طریق اداره امور شرعی و مدنی و حل و فصل دعاوی و اختلافات (کدی، ۱۳۶۹: ۲۰؛ جعفریان، ۱۳۷۹: ۲۴۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳) و همچنین پیوند محکم با اقشار بازاری (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۶۶)، باعث استقلال مادی علما از دربار صفوی، منافع مشترک با زمینداران و نیروهای مختلف بازار و نفوذ اجتماعی هرچه بیشتر علما شد.

به موازات جریان‌ها و تحولات فوق، استقرار حکومت صفویه و در پی آن گسترش شهرها و همچنین کاروانسراها و راه‌های ارتباطی، و گسترش روابط تجاری و سیاسی با کشورهای دیگر، شرایط مناسبی را برای رشد و قدرت یافتن سومین نیروی جامعه ایران یعنی بازاریان فراهم کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۱۵۷ و ۴۶؛ رجب زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۷؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۸۶). گسترش صنایع و رونق اقتصادی، رشد و توسعه اصناف را به همراه داشت به گونه‌ای که این اصناف محور عمده اقتصادی شهری بوده و در چارچوب کنترل شدید شهرها توسط حکومت مرکزی از نوعی خودسامانی برخوردار بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۶۰). انتخاب ریش‌سفیدان یا کدخدایان هر صنف بر اساس رأی اعضای اصناف (میرزا رفیعا، ۱۳۴۸: ۱۲۱)، تعیین مالیات بر اساس مذاکره و توافق میان سران اصناف و مقام‌های دولتی (فوران، ۱۳۷۸: ۶۰) و استقلال نسبی در حل و فصل اختلافات داخلی با ارجاع به محکمه‌های صنفی رایگان مرکب از نقیب و ریش‌سفیدان هر صنف (اشرف، ۱۳۵۹: ۳۳) را می‌توان شاهدی بر خودسامانی و استقلال نسبی اصناف در دوره صفویه در نظر گرفت. اصناف به تدریج پیوندهایی را با نیروهای اجتماعی دیگر همچون علما و جمعیت‌های اخوت صوفیانه برقرار کردند به گونه‌ای که خطر نارضایتی و نافرمانی از حکومت از سوی آن‌ها وجود داشت و به همین دلیل حکومت صفویه سعی می‌کرد کنترل شدیدی را بر اصناف اعمال کند (بنانی، ۱۹۷۸: ۹-۹۸).

بدین ترتیب شکل‌گیری حکومت صفویه به‌عنوان یک «بزنگاه مهم» تاریخی و نقطه شروع سلسله رخدادهای واکنشی منجر به پیدایش نیروهای اجتماعی، سیاسی و

اقتصادی‌ای شد که هرچه بیشتر تلاش‌های تمرکزگرایانه حکومت صفویه را به چالش می‌کشیدند. ارزیابی‌های لاکهارت (۱۳۸۳: ۱۳) و سیوری (۱۳۷۴) از تحولات دوره صفویه نیز نشان می‌دهند که تلاش‌های تمرکزگرایانه شاه‌عباس و دیگر شاهان صفوی هرچند در کوتاه مدت مفید و کارآمد به نظر می‌رسید، اما در درازمدت باعث ضعف اقتصادی و نظامی حکومت و قدرت یافتن نیروهای اجتماعی در برابر قدرت حکومت مرکزی شد. این نیروها از چنان استقلالی از حکومت برخوردار بودند که باوجود زوال و سقوط حکومت صفویه - که به میزان زیادی خود نیز معلول روابط خاص حکومت مرکزی با این نیروهای اجتماعی بود (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۳؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۰۶؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۲۲۷-۲۰۳) - همچنان به حیات خود ادامه دادند.

۳- میراث نهادی: پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت میان دولت و

نیروهای اجتماعی

تلاقی زمانی^۱ (اورن و اسکورونک، ۱۹۹۴؛ امینزاده، ۱۹۹۴) زنجیره رخدادهای واکنشی - ناشی از شکل‌گیری حکومت صفویه - با شرایط ویژه تاریخی شکل‌گیری حکومت قاجاریه، منجر به تثبیت میراث و پیکربندی نهادی خاصی شد که مبتنی بر توازن قدرت میان چهار نهاد حکومت، روحانیت، بازار و ایلات بود. حکومت قاجاریه همچون حکومت‌های افشاریه (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۶۴؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۰) و زندیه (آصف، ۱۳۸۲: ۲۶۰؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۷)، در مرحله تأسیس، خود را میراث‌دار حکومت صفویه معرفی کرد. آغا محمدخان جهت کسب مشروعیت از طریق انتساب خود به شاهان صفوی، به هنگام تاج‌گذاری شمشیر شاه اسماعیل صفوی را بر کمر بست و عهد کرد که قدرت و شمشیرش را در دفاع و حمایت از تشیع بکار گیرد (الگار، ۱۳۵۶: ۵۸؛ سایکس، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۲۵).

اما شاهان قاجار برخلاف شاهان صفوی نیازمند یک منبع مشروعیت بخش بیرونی بودند زیرا از هیچ یک از منابع مشروعیت درونی شاهان صفوی برخوردار نبودند (الگار، ۱۳۵۶؛ کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۶۶؛ کدی، ۱۳۶۹: ۶۰). ازلحاظ اجتماعی نیز با جامعه‌ای روبرو بودند که در آن قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در بین نیروهای اجتماعی مختلفی پراکنده بود. قدرت نیروهای اجتماعی شکل‌گرفته طی تحولات گذشته، اکنون نهادینه شده و این نیروها از میزانی خودسامانی و خودمختاری برخوردار بودند. روحانیت و علما از حکومت مستقل شده و پیوندهای خود را با دیگر نیروهای اجتماعی به‌ویژه بازار گسترش داده بودند و در اثر غلبه اصولیان بر اخباری‌ها، به یک نهاد تبدیل شده بودند (الگار، ۱۳۵۶: ۴۸؛ کدی، ۱۳۶۹: ۴۶). اشرافیتی که در دوره صفوی شکل‌گرفته بود، در دوره قاجار ادامه حیات داده و انحصار قدرت در دست حکومت مرکزی در تضاد با منافع آنها بود (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۱۹). این قدرت‌های محلی که برخی از آنها بیش از یک سلسله سلطنتی استمرار داشته‌اند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۱۴؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۹۵ و ۹۶) نسبتاً خودکفا بوده و از قدرت مرکزی در برخی از نواحی، غالباً جز اسمی نبود (فلور، ۱۳۶۶: ۷-۲۷۶). بدین ترتیب، حکومت قاجار برای اعمال حکومت خود، ناچار بود وجود چنین قدرت‌های محلی و نیروهای اجتماعی نسبتاً خودمختار و همچنین عدم تمرکز را پذیرفته و یاری و همکاری آنها را طلب کند. این شرایط زمینه‌ساز تثبیت تعادل نهادی خاصی بود که بین حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل برقرار شد. در ادامه به بررسی اجزای این تعادل نهادی و رابطه آنها با یکدیگر و حکومت خواهیم پرداخت.

۳-۱- روابط نهادی روحانیت و حکومت

تلاقی زمانی شکل‌گیری حکومت قاجار با غلبه مکتب اصولی بر مکتب اخباری، نقشی تعیین‌کننده در تثبیت قدرت نهادی روحانیت داشت. پیروزی اصولگرایان و برآمدن مقام مجتهد و مرجع تقلیدی که عامه مردم باید از آن پیروی می‌کردند، از چند

جهت باعث شکل‌گیری نهاد روحانیت شد. اول آنکه اقتدار معنوی و نفوذ اجتماعی پراکنده علما در معدود افرادی که به درجه اجتهاد رسیده بودند، متمرکز شد. ثانیاً براساس تمرکز قدرت، یک نظام سلسله‌مراتبی در میان روحانیت شکل گرفت که این مجتهدین را به وسیله شبکه گسترده‌ای از سطوح مختلف علما به خردترین و پایین‌ترین سطوح اجتماعی پیوند می‌زد. ثالثاً این شبکه وسیع ارتباطی و سلسله‌مراتبی، وجوهات مذهبی را از عامه مردم جمع کرده و نهایتاً قدرت مالی به‌دست‌آمده از این طریق را در دست چند مجتهد متمرکز می‌ساخت.

همچنین گستردگی حوزه فعالیت‌هایی همچون آموزش، اوقاف، جاری کردن صیغه ازدواج و طلاق، انجام مراسم تدفین، جمع‌آوری سهم امام و وجوه خیریه، نظارت بر امور حقوق و ثبتی بازاریان و ... نهاد روحانیت را با زندگی اقدار و گروه‌های گوناگون اجتماعی پیوند می‌زد (کدی، ۱۳۸۱: ۲۴ و ۵۸؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۸؛ کمالی، ۱۳۸۱: ۵۲). عامل دیگر قدرت علما، استقلال مالی علما در برابر حکومت بود که، از طریق دریافت وجوهات مذهبی، اوقاف، قضاوت، آموزش و هدایایی که افراد به علما اعطا می‌کردند، تأمین می‌شد (کدی، ۱۳۶۹: ۶۰؛ فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۹۲؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۵۱).

اما همان‌گونه که ونسا مارتین (۱۳۸۹) بیان کرده است، استقلال مالی روحانیت، وابسته به پیوند با دیگر گروه‌های اجتماعی بود. مردم معمولاً به مجتهدی وجوه مذهبی می‌پرداختند که بیش از دیگران خود را به منافع مردم متعهد نشان دهد. بدین ترتیب، علما در بسیاری از موارد علاوه بر منافع خود، منافع گروه‌ها اجتماعی دیگر را نیز نمایندگی می‌کردند (۱۵). به عبارت دیگر، رابطه بین علما و گروه‌های اجتماعی رابطه‌ای دوطرفه و مبتنی بر تأمین منافع دو طرف بوده است. رابطه بین نهاد روحانیت و حکومت نیز رابطه‌ای دوطرفه و مبتنی بر منافع متقابل بود. حکومت و شاهان قاجار دست کم در سه محور زیر به حمایت نهاد روحانیت نیاز داشتند.

الف- مشروعیت: همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، برخلاف شاهان صفوی، شاهان قاجار نیازمند مشروع شناخته شدن حکومت خود از سوی علما بودند و قدرت یافتن اصولیون در حکومت قاجاریه را باید بر همین اساس درک و فهم کرد. مکتب اصولی که مشربی نسبتاً عقل‌گرا بود و این ظرفیت را داشت که فراتر از نص احادیث به تفسیر و اجتهاد در آن‌ها بپردازد، در مقایسه با مکتب اخباری، از توانایی بیشتری برای ابداع نظریه‌ای جدید جهت مشروعیت حکومت قاجاریه برخوردار بود. به نظر می‌رسد در دوره قاجاریه، بین دو نظریه مسلمان‌ذی شوکت و نظریه سلطنت مأذون از فقیه جامع‌الشرایط، دومی بیشتر غالب بوده است و شاهان هرچندبه‌ظاهر، به نیابت از علما حکومت را در دست می‌گرفتند (آجودانی، ۱۳۸۵: ۴-۲۳؛ نفیسی، ۱۳۷۲: ۸۷؛ الگار، ۱۳۵۶: ۷۹). همچنین با توجه به سلطه مکتب اصولی، شاه نیز همچون مردم عادی باید به‌عنوان یک فرد مسلمان از یک مجتهد تقلید و تبعیت کند. این شرایط نقش علما را در مشروعیت حکومت هرچه پررنگ‌تر و تعیین‌کننده‌تر می‌ساخت. بدین ترتیب، شاهان قاجار، برای کسب مشروعیت همیشه در تلاش برای جلب رضایت و حمایت علما بودند (الگار، ۱۳۵۶: ۵۸ و ۶۰ و ۶۴ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۳؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۲۲ و ۳۹؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۸۱). حتی شاهزادگان در رقابت برای جانشینی (الگار، ۱۳۵۶: ۱۰۰ و ۱۵۶ و ۱۷۷)، حکام محلی برای مشروعیت خود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۰-۳۸؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۱۰۰؛ الگار، ۱۳۵۶: ۸۰-۷۹) و افراد برای دستیابی به مقامات و مناصب مختلف (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۸۵) نیازمند جلب رضایت و حمایت علما بودند.

ب- اعلان جهاد: شاهان قاجار همچنین به دلیل نداشتن یک ارتش دائمی، در مواقع جنگ و دفاع نیازمند فتوای جهاد علما بودند. وقایعی همچون جنگ اول و دوم روس و ماجرای قتل گریبایدوف، ازجمله رخدادهایی هستند که قدرت نهاد روحانیت در بسیج مردم برای جهاد را به‌خوبی نشان می‌دهند. در آن زمان صرف اعلان جنگ از سوی حکومت، نمی‌توانست محملی برای مکلف شدن مردم به مشارکت در جنگ باشد. بلکه مردم، جنگی را مکلف به شرکت در آن می‌دانستند که برای آن از سوی

علما، حکم جهاد صادر شده باشد (نفیسی، ۱۳۷۲: ۶-۹۵؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۱۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۹۳). البته علما تنها در صورت نیاز شاهان قاجاری حکم جهاد صادر نمی‌کردند. بلکه در جنگ دوم با روسیه و ماجرای قتل گریبایدوف، حکم جهاد برخلاف میل شاه و دولتمردان قاجار، صادر شد و این حکومت قاجار بود که به تبعیت از علما وارد جنگی دیگر شد (الگار، ۱۳۵۶: ۱۲۸؛ نفیسی، ۱۳۷۲: ۳-۱۰۰، اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۷۰-۱۵۶۹؛ جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۱-۱۳۰).

ج- مصون‌سازی حکومت در برابر نارضایتی‌ها: اما هرچند علما با صدور فتوای جهاد بارها، قدرت حکومت و شاهان قاجار را به چالش می‌کشیدند، همزمان علمایی همچون میرزای قمی، کاشف الغطا، ملا احمد نراقی و کشفی، با استناد به روایات مختلف، وجوب اطاعت از سلطان مأذون به اذن مجتهد را به رسمیت شناخته، سلطان را تنها در برابر خدا مسئول دانسته و مردم را از قیام علیه سلطان حتی سلطان ستمگر منع می‌کردند (آجودانی، ۱۳۸۵: ۲۹ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۳). ممکن است این دیدگاه‌ها تعبیر به محافظه‌کاری و سازش علما با حکومت شود، اما این دیدگاه‌ها نیازمند تبیین دیگری است. علما از سویی مشروعیت سلطان را منوط به اذن فقها می‌دانستند و از سوی دیگر مردم را از قیام علیه حتی سلطان ستمگر منع می‌کردند. اما خود به دفعات بر حکام محلی و یا حکومت مرکزی شوریده‌اند و یا برخلاف میل حکومت، اعلان جهاد کرده‌اند. بدین ترتیب علما همزمان با محدود کردن قدرت شاهان از طریق منوط کردن مشروعیت آنها به اذن فقها، با انحصار حق قیام علیه حکام و شاهان به خود، مصونیتی برای شاهان در مقابل مردم فراهم می‌کردند و از رهبری قیام‌ها توسط دیگر نیروهای اجتماعی جلوگیری می‌کردند. شاید یکی از دلایل تن دادن شاهان به منوط کردن مشروعیت خود به اذن علما همین باشد. زیرا، از طریق تمرکز قدرت بسیج توده‌ای و رهبری سیاسی جامعه در دست علما، قدرت چانه‌زنی خود با جامعه را بالا می‌بردند. می‌توان گفت این گفته ونسا مارتین (۱۳۸۹) که، روحانیت «از یک موقعیت میانجی‌گری برخوردار بود و نقش مشخص و به رسمیت شناخته شده آنان، وساطت

میان حکومت و جامعه بود» (۳۸)، اشاره به همین موضوع دارد. علما هرچند قدرت حکومت را محدود می‌کردند و در برابر تعدی شاهان به جامعه، واکنش نشان می‌دادند اما «با ساختمان جامعه به مبارزه برنخاسته و نمی‌خواستند که معیارهای زندگانی سیاسی و شالوده‌های دولت را تغییر و تجدید شکل دهند» (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

حکومت نیز در مقابل برخورداری از این حمایت، وظایفی در قبال نهاد روحانیت داشت. شاهان موظف بودند با دشمنان و مخالفان نهاد روحانیت از جمله، صوفیان، اخباری‌ها، شیخیه، بایبه و.. برخورد کرده و حافظ «بیضه اسلام» باشند. در این زمینه می‌توان به نمونه‌هایی همچون برخورد فتحعلی‌شان با دراویش نعمت‌اللهی، ماجرای سیسیانف و میرزا محمد اخباری، سرکوب حرکت بایبه و ... اشاره کرد (الگار، ۱۳۵۶: ۵۴ و ۹۰؛ نفیسی، ۱۳۷۲: ۵۶ و ۸۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۲: ۸۴). مخالفت‌ها و مقاومت‌های روحانیت در برابر گرایش‌های صوفیانه محمدشاه و روی کار آمدن میرزا آقاسی صوفی مشرب (الگار، ۱۳۵۶: ۱۷۰-۱۵۷؛ جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۰۰) نشان داد در صورتی که حکومت از تعهدات خود در برابر علما شانه خالی کند، با مقاومت آن‌ها روبرو خواهد شد و علما از چنان قدرت بسیج مردمی برخوردارند که می‌توانند کشور را به آشوب بکشند.

علاوه بر این حکومت در روابط متقابل خود با نهاد روحانیت، می‌بایست حوزه‌های فعالیت این نهاد را نیز به رسمیت می‌شناخت و از مداخله در آن‌ها اجتناب می‌کرد. یکی از حوزه‌های مهم فعالیت علما، حوزه قضاوت و محاکم شرع بود. در دوره قاجار، نظام قضایی دوگانه‌ای وجود داشت که استمرار میراث نهادی دوره صفویه بود. از یک سو محاکم شرعی که به وسیله علما اداره می‌شد و از سوی دیگر، محاکم عرف که زیر نظر حکومت اداره می‌شدند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۳۷؛ کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۸۷؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۹). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مردم به دلیل نبود یکرویه قضایی مشخص و صدور احکام بسیار سنگین و غیرانسانی همراه با وجود راه‌های متعددی برای رشوه در محاکم عرف، عموماً از آن‌ها گریزان بودند و تلاش می‌کردند دعاوی و

مرافعات خود را در مجالس خصوصی و یا در محاکم شرع حل و فصل نمایند (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۹۲ و ۵۹۰؛ فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۳ و ۹۴؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۰۱؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۹؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۳۵). علاوه بر این، در صورت تعارض احکام محاکم عرف با اصول شریعت، موضوع عموماً به نفع شریعت خاتمه می‌یافت (مارتین، ۱۳۸۹: ۲۷؛ فوروکاو، ۱۳۸۴: ۸۶؛ الگار، ۱۳۵۶: ۲۰). بدین ترتیب می‌توان گفت، عملاً در مقایسه با دادگاه‌های عرف، این دادگاه‌های شرع بودند که دست بالا را داشتند.

حوزه دیگر فعالیت نهاد روحانیت، آموزش و تعلیم عمومی بود. انحصار نظام تعلیم و آموزش عمومی توسط نهاد روحانیت (کدی، ۱۳۶۹: ۶۱؛ دو روششوار، ۱۳۷۸: ۱۰۱)، علاوه بر کنترل نظام جامعه‌پذیری جامعه، کارکردهای دیگری برای نهاد روحانیت داشت. مکاتب نوعی دفتر کار و مراکز ارتباط مردمی روحانیت با مردم بودند و از این طریق، با اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی ارتباط برقرار می‌کردند. علاوه بر این، مدارس یکی از منابع قدرت مادی و سیاسی علما نیز بودند. این موضوع به‌ویژه در خصوص مدارس دینی صدق می‌کرد. تعداد و قدرت طلاب یا محصلان مدارس، نماینده قدرت روحانیون بود. همچنین معمولاً برای تأمین مخارج هر مدرسه‌ای، املاک وقفی در نظر گرفته می‌شد که منبع مادی مهمی به شمار می‌رفت. «بدین ترتیب، اداره یک مدرسه، سود مضاعف داشت. هم متضمن قدرت مادی اوقاف و هم قدرت جسمانی طلاب بود» (الگار، ۱۳۵۶: ۲۷).

یکی دیگر از حوزه‌های فعالیت روحانیت که همراه با کارکردهای اقتصادی و سیاسی بود، اوقاف بود. علاوه بر اوقاف عامه، برخی افراد برای حفظ ملک از غضب شدن توسط حکومت، املاک شخصی خود را وقف خاص می‌کردند (لمبتون، ۱۳۴۵: ۴۲۲) و تولیت اموال وقفی یا نظارت بر آن‌ها به علما سپرده می‌شد و از این طریق حقی را از عواید موقوفه دریافت می‌کردند. بدین ترتیب منافع مشترکی بین صاحبان املاک و روحانیت به وجود می‌آمد که از تعدی و تجاوز دولت به این اموال جلوگیری می‌کردند. زیرا به‌جز دوره نادرشاه، گزارش نشده است که حکومت، اموال وقفی را

غصب یا ضبط کرده باشد (ملکم، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷۱). بدین ترتیب، اوقاف علاوه بر منبعی مادی برای نهاد روحانیت، نماد قدرت سیاسی آنها در محدود کردن قدرت دولت و حکومت نیز بود.

یکی دیگر از نمادها و اهرم‌های سیاسی علما، بست‌نشینی بود. مساجد، اماکن مذهبی، خانه علمای بزرگ و... از جمله اماکن مهمی بودند که افراد در آن‌ها به بست می‌نشستند. پشتمان به رسمیت شناخته شدن بست‌نشینی در این اماکن توسط حکومت، قدرت علما بود. در مواردی که حکومت در صدد نادیده گرفتن بست‌نشستن افراد بود، عموماً با واکنش و مقاومت علما روبرو می‌شد (الگار، ۱۳۵۶: ۱۷۸ و ۱۶۰؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۵۲؛ فلور، ۱۳۶۶: ۲۸۳؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۹۸).

۳-۲- روابط نهادی بازار و حکومت

بازار از اواخر صفویه از میزانی خودسامانی برخوردار بود. خودمختاری و استقلال نسبی بازار در دوره قاجار ادامه یافت و حتی به میزان آن افزوده شد. اصناف از خودمختاری برخوردار بودند و تجار و بازاریان، از دخالت حکومت در امور داخلی خود جلوگیری می‌کردند زیرا آن را به زیان خود می‌دانستند و دعاوی و مشکلات به وجود آمده در میان خود را با تشکیل مجلسی مرکب از اعضای مهم جامعه تجار حل و فصل می‌کردند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۱ و ۷۰). روابط بین بازار و حکومت عموماً از طریق مجاری مشخصی که مبتنی بر نمایندگی بود، برقرار و تنظیم می‌شد و از این طریق از دخالت مستقیم حکومت در امور بازار جلوگیری می‌شد. ملکم با اشاره به سیستم نمایندگی به‌عنوان یک نظام عمومی در ایران دوره قاجار، بیان می‌کند که این رویه در خصوص تجار و ارباب حرف و صنایع مختلف نیز جاری بود و نه تنها انتصاب روسا و نمایندگان اصناف بلکه عزل آن‌ها نیز از سوی خود اصناف صورت می‌گرفت (ملکم، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷۲ و ۷۴۶).

روابط نهادی دولت و جامعه در ایران ... ۵۳

تصمیم در خصوص تعیین مالیات سالانه و تعیین قیمت‌ها به‌ویژه قیمت محصولات و کالاهای مورد مصرف روزانه مردم به‌طور مشترک توسط نمایندگان اصناف و مأموران دولتی اتخاذ می‌شد (فلور، ۱۳۶۶: ۱۹-۱۸؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۴۳). و در مواردی که مقامات دولتی می‌خواستند با زور قیمت‌ها را دستکاری کنند با مقاومت بازاریان روبرو می‌شدند (مارتین، ۱۳۸۹: ۹۹).

بدین ترتیب برخلاف دیدگاه کسانی همچون اشرف (۱۳۷۴) که اصناف را در حد کارگزاران مالیاتی حکومت تنزل داده‌اند، می‌توان گفت حتی اگر اصناف در آغاز وسیله‌ای برای جمع‌آوری مالیات برای حکومت بودند، به تدریج استقلال عمل و قدرتی به دست آوردند که حکومت نمی‌توانست به شیوه خودسرانه با آن‌ها رفتار کند به‌گونه‌ای که روششوار (۱۳۷۸) علت تشکیل انجمن‌های صنفی دوره ناصری را سامان یافتن در برابر زیاده‌روی و زورگویی حکومت گزارش کرده بود (۱۵۷).

استقلال و خودمختاری نسبی‌ای که بازار از آن برخوردار بود، ناشی از تمرکز قدرت مالی جامعه در آن بود. قدرت مالی بازار، دولت را نیازمند آن و وابسته به آن می‌ساخت و بدین دلیل، حکومت در تعامل با بازار محتاطانه عمل می‌کرد و به تعبیر فلور (۱۳۶۶) «مقامات حکومتی مرغی را که تخم طلایی داشت نمی‌توانستند بکشند» حکومت در سطوح مختلف از شاهان گرفته تا شاهزاده‌ها و حکام ایالتی نیازمند کمک مالی بازار بود به‌گونه‌ای که بدون کمک تجار و بازاریان، دولت در برابر تعهدات مالی خود، به ستوه می‌آمد و کاری از دستش ساخته نبود (دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۳۰). دولت هزینه‌های لازم برای تشکیل ارتش دائمی را به‌وسیله وام‌هایی که با بهره کلان از بازاریان گرفته بود تأمین می‌کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۲۱۶). در سطح ایالات نیز، حکام محلی هم برای تأمین هزینه لازم برای خرید منصب حکومت ایالت و هم برای تأمین مالیات مطالبه شده از سوی حکومت مرکزی نیازمند قدرت مالی بازاریان بودند (سپهر، ۱۳۴۴: ج ۴، ۱۷؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۹۹ و ۶۱).

علاوه بر این، حکومت در بخش خدمات عمومی و تأسیسات عام‌المنفعه نیز سخت به بازار نیازمند بود و از بازاریان انتظار می‌رفت از ثروتشان در جهت رفاه عمومی استفاده کنند. عموماً، مدارس، مساجد، حمام‌ها، پل‌ها، کاروانسراها، قنات‌ها، دارالایتام‌ها و... با همکاری یا توسط بازاریان ساخته می‌شد (مارتین، ۱۳۸۹: ۳۷؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۲۸؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۴۹۵؛ ضرابی، ۱۳۴۱: ۲۲۷؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۹۸۴ و ۹۱۸؛ حاج سیاح، ۱۳۴۶: ۱۱۶؛ نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۵۶-۵۵).

با وجود همکاری اقتصادی که بازاریان با مقامات دولتی داشتند، در صورت زیاده‌خواهی دولت در برابر آن مقاومت می‌کردند. بستن بازار و بست نشستن در مساجد به‌عنوان یک شیوه اعتراضی در برابر دخالت‌های حکومت در بازار، الگویی بود که در دوره قاجاریه بسیار تکرار می‌شد (مارتین، ۱۳۸۹: ۴۱؛ دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۷-۵۶؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۷). این شیوه‌های نافرمانی مدنی بخشی است از آنچه ونسا مارتین (۱۳۸۹) از آن با عنوان «نظام پیچیده حفظ موازنه» بین حکومت قاجار و نهادهای مختلف اجتماعی از جمله بازار نام می‌برد. اتحاد بازاریان برای مقاومت در برابر تعدی حکومت به حقوق خود به شیوه‌های دیگری نیز نشان داده می‌شد. چنانچه حاکمی از پس دادن وام یا قرضی که از یک تاجر گرفته بود خودداری می‌کرد، نه تنها آن تاجر از دادن وام به آن حاکم خودداری می‌کرد بلکه، تاجر دیگر نیز همین رویه را در خصوص آن حاکم در پیش می‌گرفتند (دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۳۰). همچنین تاجر برای تضمین پس گرفتن وجوهی که به دولت پرداخت می‌کردند، اغلب انحصارات یا واگذاری درآمدهای بعضی از ایالات و یا احجار کریمه و دارایی‌های مشابهی را به دست می‌آوردند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۵۲).

حکومت نیز در مقابل دریافت کمک‌های مالی از سوی بازاریان و تاجر، از یک‌سو استقلال و خودمختاری آن‌ها را به رسمیت می‌شناخت و از سوی دیگر تأمین امنیت آن‌ها را بر عهده می‌گرفت (آوری، ۱۳۶۹: ۱۵۴؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۵۰ و ۵۲؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۴). از جمله امتیازات دیگری که حکومت در اوایل دوره قاجار برای

روابط نهادی دولت و جامعه در ایران ... ۵۵

بازرگانان در نظر گرفته بود، معافیت آن‌ها از مالیات به‌جز عوارض گمرکی بود (دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۳۰؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۵۴). بدین ترتیب روابط بین دولت و بازار رابطه‌ای دوسویه و مبتنی بر منافع متقابل و موازنه قدرت میان آن دو بود.

۳-۳- روابط نهادی ایلات و حکومت

حکومت قاجاریه زمانی روی کارآمد که ایلات نسبت به گذشته از قدرت و خودمختاری بیشتری برخوردار بودند و تکرر قدرت در قدرت‌های محلی و همچنین نبود امکانات ارتباطی مناسب، حکومت مرکزی را ناگزیر می‌کرد که وجود حکومت‌های محلی و عدم تمرکز را به رسمیت بشناسد. قدرت مرکزی برای حفظ نظم و گردآوری مالیات نیازمند، همکاری ایلات و نخبگان محلی بود (فلور، ۱۳۶۶: ۲۷۶). بر این اساس ناگزیر بود نوعی توازن قدرت و خودمختاری ایلات را بپذیرد. حکومت و اقتدار برخی سران قبایل از محدوده و قلمرو ایل خود نیز فراتر می‌رفت و ضمن بر عهده گرفتن حکومت ولایات، بر دهقانان و بیشتر شهرهای بزرگ نزدیک قلمرو خود نیز مسلط بودند (کدی، ۱۳۸۱: ۳۴؛ اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۸). حتی برخی سران ایلات، مستقیماً و مستقل از حکومت مرکزی با قدرت‌های خارجی وارد مذاکره می‌شدند (بدیع، ۱۳۸۰: ۱۶۱).

هرچند خان‌های بزرگ ایلات، تحت عناوینی همچون، ایلخان‌ها و ایل بیگ‌ها از سوی حکومت منصوب می‌شدند، اما این انتصاب‌ها صرفاً جنبه ظاهری داشت، زیرا، این مقامات حالت موروثی داشته و انتصاب آن‌ها محدود به خاندان خوانین بود و چنانچه حکومت می‌خواست تغییری در خط وراثت بدهد، با نافرمانی و سرکشی ایلات و قبایل روبرو می‌شد (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۹؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶؛ ملکم، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷۲؛ کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۶۹ و ۱۵۳ و ۲۶۲ و ۲۷۲).

ریشه خودمختاری و استقلال ایلات و عشایر را باید در ساختار درونی قدرت آن‌ها دانست که مانع از وابسته و سرسپرده شدن سران ایلات و قبایل به حکومت

مرکزی می‌شد. هرچند، شیخ، خان و یا رئیس ایل و قبیله در رأس سلسله‌مراتب قدرت قرار داشت اما، دو عامل یعنی منافع اتحاد ایلی و قبیله‌ای و شورایی از ریش‌سفیدان، تصمیم‌گیری‌های رئیس قبیله یا ایل را محدود می‌کرد. عملکرد و قدرت اجرایی رئیس اتحاد ایلی - قبیله‌ای، از طریق شورایی متشکل از ریش‌سفیدان و بزرگان طوایف و عشایر کوچک‌تر اتحاد محدود می‌شد و مشروعیت اقدامات وی منوط به تأیید ریش‌سفیدان عضو اتحاد بود (انصاری، ۱۳۸۴: ۴۱؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۴۷). وی ناگزیر بود که با حفظ تعادل پیچیده‌ای میان منافع طوایف عضو اتحاد، اعتماد ریش‌سفیدان را جلب کند (انصاری، ۱۳۸۴: ۴۲). این همان وضعیتی است که فوران (۱۳۷۸: ۵۷) از آن با عنوان «دموکراسی خام» برای توصیف ساختار قدرت در ایلات و عشایر نام برده است.

علاوه بر این، رئیس اتحاد، موظف بود در تعامل با دیگران از جمله حکومت، تعادلی ایجاد کند که در آن منافع اتحاد و طوایف اعضای آن، محفوظ بماند. چنانچه بزرگان طوایف عضو اتحاد پی می‌بردند که رئیس اتحاد، تابع حکومت مرکزی شده و در حفظ منافع مشترک اتحاد تخلف کرده است او را خلع می‌کردند و یا در برابر او سر به شورش برمی‌داشتند (مراجعه شود به انصاری، ۱۳۸۴: ۴۲؛ برزویی، ۱۳۷۸: ۳۴؛ دروویل، ۱۳۷۰: ۳۱۹).

ایلات و قبایل، از لحاظ قضایی نیز به میزان زیادی از استقلال برخوردار بودند و همین امر، امکان نفوذ و دخالت حکومت مرکزی در امور داخلی ایلات و قبایل را هرچه بیشتر محدود می‌کرد. ایلات و قبایل بر اساس قوانین و قواعد عرفی ویژه خود در رسیدگی به دعاوی و اختلافات دارای رویه خاص خود بودند که مبتنی بر تشکیل مجلسی از ریش‌سفیدان بود (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۲؛ انصاری، ۱۳۸۴: ۴۳؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۴۷ و ۷۵۱).

بدین ترتیب، هم ساختار قدرت و هم قواعد و رویه‌های قضایی درونی ایلات و قبایل، آن‌ها را به صورت واحدهای خودمختار سیاسی‌ای که در قالب اتحادیه‌های ایلی -

قبیله‌ای متشکل شده‌اند، سازمان می‌داد و همین امر سلطه و نفوذ حکومت مرکزی در ایلات و قبایل را دشوار می‌کرد و حکومت مرکزی را برای اعمال اقتدار خود در اجتماعات ایلی - قبیله‌ای، نیازمند همکاری سران ایلات و قبایل می‌کرد. این وضعیت، قدرت سیاسی ویژه‌ای به سران ایلات می‌بخشید به گونه‌ای که «قدرت و اعتبار اجتماعی روسای ایلات عمده - افشار، عرب، بختیاری، بلوچ، کرد، لر، قراگوزلو، قشقایی و ترکمن - تنها در قیاس با شاهزادگان برجسته قاجاری در مرتبه دوم قرار می‌گرفت» (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۸). بر این اساس، ساختار سیاسی قاجاریه، به ساختاری دوبخشی تبدیل می‌شد (کریمی زنجانی اصل و حسینی گلسفیدی، ۱۳۷۵: ۸۸). این ساختار سیاسی دوبخشی، مبتنی بر روابط متقابل میان قدرت مرکزی و قدرت‌های محلی بود. از یک‌سو، حکومت مرکزی، استقلال و خودمختاری ایلات و قبایل را پذیرفته و از سوی دیگر، ایلات و قبایل در تأمین نیروی نظامی، حفظ امنیت عمومی و جمع‌آوری مالیات با دولت مرکزی همکاری می‌کردند.

نیروی نظامی قاجار همچون حکومت‌های قبل از خود، ترکیبی از گارد سلطنتی یا ارتش کوچک دائمی، سواره‌نظام نامنظم مبتنی بر نیروهای ایلی، سواره‌نظام نامنظم ایلات و پیاده‌نظام نامنظم محلی بود (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۹؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶؛ فوران، ۱۳۷۸: ۲۶۵ و ۲۶۳). حتی باوجود تلاش‌هایی که برای تشکیل ارتش دائمی صورت گرفت، همچنان نیروی نظامی ایران مرکب از سربازان بنیچه‌ای بود که قبایل و ایلات به هنگام ضرورت فراهم می‌کردند (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۶۵). به دلیل ناتوانی حکومت در تأمین هزینه‌های ارتش دائمی و حقوق و مواجب سربازان، شاهان قاجار ترجیح می‌دادند که این هزینه‌ها بر عهده سران ایلات و دیگر قدرت‌های محلی باشد. و بدین ترتیب، در دوره قاجار، نیروهای نظامی عمدتاً در انحصار ایلات و عشایر باقی ماندند و شاهان قاجار برای حفظ تاج و تخت خود وابسته به نیروی نظامی ایلی بودند (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۲۰).

همچنین با توجه به محدودیت‌های اعمال قدرت حکومت مرکزی در قلمروهای ایلی- قبیله‌ای، حکومت مرکزی تنها با همکاری سران ایلات می‌توانست مالیات را از این نواحی جمع‌آوری کند و دخالت مستقیم مأموران رسمی دولت، خطرساز بود (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۲، ۳۲۵). در دوره قاجار، حکومت مرکزی، مالیات ایلات را به بالاترین برنده مزایده برای تصدی حکمرانی ایالت به صورت «اجاره» واگذار می‌کرد. حکام ایلات نیز به نوبه خود، مالیات بخش‌های مختلف ایالت تحت حاکمیت خود را به اجاره‌داران دیگری می‌سپردند (انصاری، ۱۳۸۴: ۵۱). از لحاظ نظری، حکام ایلات، می‌توانستند جمع‌آوری مالیات را به هرکسی که اجاره بیشتری بدهد، واگذار کنند اما در عمل، در مناطق ایلی- قبیله‌ای، معمولاً رئیس هر طایفه به عنوان اجاره‌دار مالیات انتخاب می‌شد زیرا، اجاره‌داران مالیات برای این که بتوانند مالیات‌ها را جمع‌آوری کنند، می‌بایست در منطقه خود از نوعی سلطه سیاسی برخوردار باشند (همان، ۸۰).

رابطه دوطرفه میان حکومت مرکزی و ایلات و قبایل، همیشه همراه با تلاش‌های دو طرف برای حفظ موازنه قدرت و تعادل نهادی به وجود آمده بود. شاهان قاجار علی‌رغم نیازی که به قدرت و ظرفیت‌های نهاد ایلی- قبیله‌ای داشتند، سعی می‌کردند، قدرت این نهاد را کنترل و یا تضعیف کنند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۷؛ لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۶۹؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۴؛ نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۵). اما برخلاف تلاش‌های حکومت مرکزی برای تضعیف ایلات، آن‌ها هم از طریق ارائه خدمات به حکومت مرکزی و هم از طریق خودداری از ارائه این خدمات، ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های ایلی- قبیله‌ای، نفوذ عوامل ایلی به دربار، منافع مشترک مبتنی بر شبکه پیچیده‌ای از ازدواج‌ها و پیوندهای خانوادگی میان سران ایلات با رهبران عشایر و قبایل دیگر، زمینداران عمده، اعضای خانواده سلطنتی و...، قدرت و موقعیت نهادی خود را حفظ می‌کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹-۱۶۵۸؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۷؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۴). بدین ترتیب رابطه بین حکومت مرکزی و نیروهای ایلی- طایفه‌ای همچون روابطش با دونیروی دیگر یعنی روحانیت و بازار، رابطه‌ای دوطرفه و مبتنی بر موازنه قدرت بود. این موازنه قدرت

ناشی از نیازهای متقابل بین حکومت مرکزی و این نیروها بود. البته در واقع، این روابط متقابل بسیار پیچیده تر بود و با شبکه‌ای از وصلت‌های مصلحتی و سیاسی، مقاومت و همکاری، نفوذ متقابل، ائتلاف‌های انعطاف‌پذیر و ... تحکیم می‌شد.

۴- مکانیزم بازتولید پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت

تاکنون بر اساس شرح رخدادها و توالی‌های واکنشی به مکانیزم‌های تولید میراث نهادی ناشی از شکل‌گیری حکومت صفویه و همچنین ویژگی‌های این میراث نهادی که شکل‌گیری پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت در میان حکومت، روحانیت، بازار و ایلات بود پرداختیم. اکنون به مکانیزم‌های بازتولید این میراث نهادی خواهیم پرداخت. از جمله مکانیزم‌های بازتولید مورد توجه نهادگرایان تاریخی، مکانیزم‌های قدرت محور^۱ هستند. از نظر نهادگرایان تاریخی نهادها محصولات منازعات کنشگران نابرابر بوده و بدین ترتیب منعکس‌کننده مناسبات قدرت در جامعه هستند (تلن، ۲۰۰۸: ۲۱۶). به همین دلیل بسیار محتمل است که کسانی که از وضعیت نهادی موجود نفع می‌برند در مقابل تغییر مقاومت کنند. این موضوع تبیین‌کننده چیزی است که با عنوان «چسبندگی»^۲ نهادها از آن نام برده می‌شود (اشتاینمو، ۲۰۰۸؛ تلن و اشتاینمو، ۲۰۰۲). بدین معنی که آرایش‌های نهادی محصول فرآیندهای تاریخی هستند و به‌سادگی دگرگون نمی‌شوند.

مکانیسم بازتولید قدرت محور، به این واقعیت اشاره دارد که مجموعه‌ای از نهادها به محض به وجود آمدن، منافی را به همراه می‌آورند و صاحبان قدرت در این نهادها، تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را حفظ کنند (کولیر و کولیر، ۱۹۹۱: ۳۵). به‌گونه‌ای که نهادها حتی در صورتی که برخی گروه‌ها خواهان تغییر آنها باشند مقاومت

1. Power-centered mechanism
2. stickiness

می‌کنند به این دلیل که نیروهایی که از وجود این نهادها منتفع هستند دارای قدرت کافی برای تقویت بازتولید آن‌ها هستند (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۲۱).

بر اساس مکانیسم بازتولید قدرت محور، برخلاف نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران که پویایی‌ها و تحولات جامعه پیشانوسازی ایران را به چرخه مستمر «استبداد- هرج و مرج- استبداد» تقلیل داده یا در جستجوی عاملی بیرونی برای تبیین آن‌ها می‌باشد، بسیاری از تعاملات، روابط و مقاومت‌های صورت گرفته در آن دوره تاریخی به‌ویژه دوره قاجاریه را می‌توان بر اساس تلاش نیروهای مختلف اجتماعی برای تثبیت، حفظ و بازتولید تعادل نهادی موجود و جلوگیری از دست‌اندازی حکومت یا هر یک از نیروهای دیگر به حوزه فعالیت‌ها و اختیارات نهادی نیروهای دیگر فهم و تبیین کرد.

حکومت‌های افشاریه و زندیه را در واقع می‌توان به‌عنوان تلاش نیروهای به‌جامانده از حکومت صفویه برای بازتولید میراث نهادی صفویه در نظر گرفت. نادرشاه با بر تخت نشاندن نوادگان صفوی خود را میراث‌دار حکومت صفویه معرفی کرده (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۶۴؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۰) و بر همین اساس حکومت خود را مستقر کرد. اما هنگامی که با تاج‌گذاری خود و تضعیف موقعیت علما (الگار، ۱۳۵۶: ۴۳؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۳؛ نوایی، ۱۳۶۸: ۱۲۹) و حذف دیگر نیروهای ایلی از ساختار قدرت (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۶) درصدد انحصار قدرت برآمد با واکنش دنیروی عمده اجتماعی یعنی علما (الگار، ۱۳۵۶: ۴۴) و سران ایلات مواجه شد که موجبات سقوط حکومتش را فراهم کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۶).

حکومت زندیه نیز با ائتلاف بخشی از اشرافیت ایلی به‌جامانده از حکومت صفویه و با برگزیدن یکی از شاهزادگان خردسال صفوی به‌عنوان شاه، مستقر شد (آصف، ۱۳۸۲: ۲۶۰؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۷). احیای مجدد آیین شیعه و مراجعت علما و واگذاری برخی وظایف اجتماعی به آن‌ها و همچنین فراهم کردن شرایط مساعد برای رونق فعالیت‌های اقتصادی در این دوره را می‌توان به‌عنوان تلاش‌هایی در جهت

بازتولید تعادل نهادی میان نیروهای مختلف اجتماعی در این دوره در نظر گرفت. همچنین چنانچه دیدگاه هلفگات (۱۹۷۳) در خصوص تبیین عملکرد حاج ابراهیم خان کلانتر بر اساس منافع طبقاتی و در جهت برقراری ثبات و امنیت مورد نیاز فعالیت و رونق اقتصادی را بپذیریم (فوران، ۱۳۷۸: ۱۴۷)، در اینجا نیز می‌توان گفت ائتلاف دو نیروی مهم پیکربندی نهادی جامعه سنتی ایران یعنی بازار و ایلات و عشایر سرنواشت حکومت زندیه را رقم زد.

بسیاری از رخدادهای دوره قاجاریه همچون شورش‌های اصفهان به رهبری سید محمدباقر شفتی در دوره محمدشاه (الگار، ۱۳۵۶)، ناآرامی‌های بوشهر به رهبری بازاریان و قاضی شهر در سال ۱۸۳۸ (مارتین، ۱۳۸۹: ۹۸)، شورش ایلات شیراز در سال ۱۸۷۴، شورش ایلات حکاری در سال ۱۸۱۳ در مقابل بیگلربیگی ارومیه (درویل، ۱۳۷۰: ۲۰۵)، کشاکش‌های میان محمدتقی خان بختیاری و معتمدالدوله حاکم اصفهان (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۲، ۴-۳۵۲؛ کیاوند، ۱۳۶۸: ۹۱)، اختلافات و درگیری‌های شیوخ عرب همچون شیخ مزعل و شیخ خزعل و تجار خوزستان با حکومت مرکزی به دلیل دخالت در امور مالیاتی آن منطقه (انصاری، ۱۳۸۴: ۹۹ و ۱۱۲) و بسیاری دیگر از رخدادهای ریزودرشت را به‌جای شورش‌های توده‌ای، باید بر اساس مکانیزم‌های بازتولید قدرت محور و به‌عنوان تلاش‌ها و مقاومت‌های نیروهای مختلف اجتماعی در جهت حفظ تعادل نهادی موجود تبیین و فهم کرد.

عملکرد مکانیزم‌های بازتولید تعادل نهادی قدرت محور در مقاومت نیروهای مختلف اجتماعی در برابر برنامه‌های نوسازی دوره قاجاریه بیشتر مشهود است. نخستین گام‌ها برای نوسازی در حکومت قاجاریه، عثمانی و مصر، معطوف به تقویت بنیه نظامی کشور و تأسیس یک ارتش منظم و دائمی شد (کدی، ۱۳۶۹: ۵۸؛ بدیع، ۱۳۸۰: ۱۵۹ و ۱۶۸؛ بخاش، ۱۹۷۸: ۱). زیرا کشورهای غیر غربی که وارد عرصه جهانی شده بودند، مزیت نسبی دولت‌های مدرن اروپای غربی را در قدرت آن‌ها برای بسیج و

سازماندهی منابع برای جنگ و اهداف دیگر می‌دیدند. بدین ترتیب، برنامه‌های نوسازی در واکنش به شرایط جدید نظام جهانی، از ابتدا خصلتی تمرکزگرایانه پیدا کردند. تا پیش از شروع برنامه‌های نوسازی، مهم‌ترین وظایف و حوزه‌های فعالیت حکومت مرکزی، به جمع‌آوری مالیات، برقراری نظم و امنیت عمومی و دفاع از کشور -که البته در انجام این وظایف نیز نیازمند نیروهای اجتماعی دیگر بود- محدود می‌شد و بیشتر فعالیت‌های دیگر همچون آموزش، بهداشت عمومی، محاکم قضایی، فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، رفاه عمومی و ... خارج از دستگاه‌های اداری قرار داشت و در حوزه فعالیت نهادهای اجتماعی غیردولتی بود. اما با شروع برنامه‌های نوسازی و به‌ویژه در دوره ناصرالدین‌شاه، دولت درصدد گسترش قلمرو فعالیت خود و به زیر سلطه گرفتن حوزه‌های دیگر برآمد. اگر تعداد وزارتخانه‌ها را شاخصی برای گستره فعالیت و حوزه‌های وظایف و اختیارات دولت در نظر بگیریم، افزایش تعداد وزارتخانه‌ها از شش به ۹ و سرانجام ۱۴ وزارتخانه طی سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۹۹ قمری در دوره ناصرالدین‌شاه می‌تواند بیانگر تلاش دولت برای خلع ید نهادهای اجتماعی غیردولتی و گسترش حوزه اقتدار خود باشد.

ناصرالدین‌شاه و صدراعظم‌هایش، با وجود تفاوت در دیدگاه‌ها و نیاتشان، در گرایش به تمرکزگرایی هرچه بیشتر و تقویت حکومت مرکزی در برابر نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دیگر، مشترک بودند. چرا که هم شاه و هم اصلاح طلبان دولتی و روشنفکران غیر دولتی، نوسازی را در تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست حکومت مرکزی می‌دیدند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۴؛ کدی، ۱۳۶۹: ۵۴؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۸۲؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۵۰؛ بنخاش، ۱۹۷۸: ۳، ۱۰، ۹۴؛ سیف، ۱۳۹۰: ۵۱). این درحالی بود که تمرکزگرایی و گسترش قلمرو دخالت و اعمال قدرت حکومت، تعادل نهادی و توازن قوای نسبی موجود بین نهادهای مختلف در جامعه را به نفع تقویت هرچه بیشتر دولت به هم می‌زد و به همین دلیل واکنش و مقاومت نهادهای مدنی سنتی در مقابل برنامه‌های نوسازی و تلاش آنها برای بازتولید تعادل نهادی را به همراه داشت.

برنامه‌های نوسازی با گسترش حوزه اقتدار دولت به حوزه‌های فعالیت و اختیارات نهاد روحانیت همچون حوزه قضاوت، اوقاف، تعلیم و تربیت و ...، منافع علما را به خطر می‌انداخت و در نتیجه علما برای حفظ منافع خود و تعادل نهادی موجود، در برابر این برنامه‌ها مقاومت می‌کردند (الگار، ۱۳۵۶: ۱۷۴؛ کدی، ۱۳۶۹: ۶۲؛ فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۴). و در موارد زیادی دولت مرکزی را وادار به عقب‌نشینی می‌کردند. همان‌گونه که برتران بدیع (۱۳۸۰) نیز گفته است، می‌توان گفت، مخالفت علما، نوسازی و تجدد به صورت عام را هدف قرار نمی‌داد بلکه مخالفت علما با اقداماتی بود که باعث تقویت هرچه بیشتر قدرت مرکزی و تضعیف موقعیت نهادی آن‌ها می‌شد.

در حوزه اقتصادی نیز، برنامه‌های نوسازی همراه با تمرکزگرایی دولت و نفوذ اقتصادی قدرت‌های خارجی بود که منافع و استقلال تجار و بازاریان را مورد تهدید قرار می‌داد. با وابستگی مالی حکومت به قدرت‌های خارجی از طریق دریافت قرضه‌ها و وام‌های کلان، دولت هرچه بیشتر خود را بی‌نیاز از قدرت مالی بازار که در اثر نفوذ اقتصادی بیگانگان نیز تضعیف شده بود، می‌دید و این شرایط زمینه را برای نادیده گرفتن منافع بازاریان و اعمال هرچه بیشتر فشار بر آن‌ها در جهت سلطه دولت بر امور اقتصادی فراهم می‌کرد. تمرکزگرایی و گرایش دولت برای سلطه هرچه بیشتر بر امور اقتصادی از جمله تمرکز گمرکات نیز عامل دیگری بود که علاوه بر تهدید منافع بازاریان، استقلال و خودمختاری نسبی بازار را هرچه بیشتر محدود می‌کرد. همچنین، با تمرکز قدرت مالی در بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی، صرافان و بازاریان، عملاً جایگاه توازن بخش خود در تعادل نهادی موجود را به قدرت‌های اقتصادی خارجی واگذار می‌کردند. در این شرایط بازاریان برای مقابله با شرایط جدید و بازگرداندن موقعیت نهادی پیشین خود، دست به اقدامات مختلفی زدند. از یک سو به تشکیل و تأسیس شرکت‌های تجاری و مالی و بانک‌ها پرداختند و از سوی دیگر سندیکاها و تشکیلات صنفی را در سطوح ملی و محلی گسترش دادند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۶؛

رهبری، ۱۳۸۷: ۷۰؛ اشرفی، ۱۳۵۹: ۱۰۰؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۸۲؛ فشاھی، ۱۳۶۰: ۸۲؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۷۲).

در خصوص ایلات و عشایر نیز نوسازی همراه با شکل‌گیری دستگاه دولتی متمرکز و تمرکزگرا بود و این به معنای جایگزینی اقتدار دولت مرکزی به جای قدرت‌های محلی بود. با تشکیل ارتش دائمی و تمرکز قدرت نظامی در دست حکومت مرکزی، وابستگی دولت به ایلات و عشایر به‌عنوان مهم‌ترین تأمین‌کنندگان نیروهای نظامی، کاهش می‌یافت (بخاش، ۱۹۷۸: ۹۹). نوسازی ارتش، همچنین همراه با بکارگیری جنگ‌افزارهای جدید به‌ویژه توپخانه بود که منجر به کاهش اهمیت افواج ایلی در ارتش می‌شد (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶). علاوه بر این، تشکیل ارتش مدرن منجر به قدرت یافتن هرچه بیشتر حکومت مرکزی در برابر قدرت‌های محلی و افزایش قدرت سرکوب و تعدی دولت می‌شد (بخاش، ۱۹۷۸: ۱؛ محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۹۸ و ۱۰۴). همچنین استقرار قراول‌خانه‌ها در شهرها و تمرکز امور مالیاتی در دست حکومت به معنای حضور بیشتر کارگزاران دولتی در قلمروهای خودمختار ایلی-قبلی‌های بود. از سوی دیگر تشکیل ارتش دائمی، نیازمند منابع مالی بزرگ‌تر بود و این منابع مالی نیازمند مالیات جدید و تمرکز امور مالیاتی در دست حکومت مرکزی بود (بخاش، ۱۹۷۸: ۱). این شرایط قدرت و نفوذ سران ایلات در جمع‌آوری مالیات، یعنی یکی دیگر از وابستگی‌های حکومت مرکزی به ایلات و قبایل را محدود می‌کرد. و به همین دلیل، سران ایلات با هرگونه دخالت مستقیم حکومت مرکزی در محدوده مالیاتی خود مخالفت می‌کردند.

در نتیجه، این تحولات، به میزان بسیار زیادی، تعادل نهادی مبتنی بر نیاز متقابل ایلات و حکومت را به نفع حکومت مرکزی تضعیف می‌کرد. بدین ترتیب کشاکش میان حکومت مرکزی و ایلات و عشایر در دوره نوسازی را همانند مقاومت‌ها و واکنش‌های دو نهاد دیگر یعنی روحانیت و بازار، باید در چارچوب تلاش برای حفظ و بازتولید تعادل نهادی موجود در برابر اقدامات تمرکزگرایانه حکومت مرکزی تحلیل کرد.

نتیجه گیری

بر اساس رویکرد و روایتی که در این مقاله در خصوص جامعه پیشانوسازی ایران ارائه شد، برخلاف نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت در ایران که قائل به عدم وجود نیروهای مستقل اجتماعی، استقلال و قائم‌به‌ذات بودن حکومت و عدم وجود رویه‌ها و قواعد تعیین‌کننده مناسبات و وظایف و حقوق متقابل حکومت و جامعه و درنهایت بیگانگی دولت و جامعه از یکدیگر و شکاف بین آن‌ها است، شرایط خاص شکل‌گیری حکومت صفویه به‌عنوان بزنگاه مهم تاریخی و سلسله رخدادهای واکنشی پس‌از آن منجر به پیدایش نیروهای اجتماعی مستقل و مؤثری شد که حکومت‌ها هم برای تأسیس و هم برای استمرار خود نیازمند تعامل با این نیروها و به رسمیت شناختن استقلال نسبی آن‌ها بودند. مناسبات بین حکومت و نیروهای اجتماعی نه به‌صورت اعمال یک‌طرفه سلطه از سوی حکومت بر نیروهای اجتماعی بلکه، بر اساس رویه‌ها و قواعد نسبتاً جا افتاده تعیین‌کننده وظایف و حقوق متقابل حکومت و جامعه بود که مبتنی بر نیازهای متقابل نیروهای اجتماعی و حکومت بود. این مناسبات مبتنی بر نیازهای متقابل، منجر به شکل‌گیری پیکربندی نهادی‌ای شدند که در آن تعادل نهادی بر اساس موازنه قدرت بین حکومت، روحانیت، بازار و ایلات و عشایر، بود.

بر این اساس، برخلاف نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت که تحولات جامعه ایران را به چرخه مستمر استبداد-هرج‌ومرج-استبداد تقلیل می‌دهد، کشاکش‌ها، مقاومت‌ها و درمجموع تعاملات میان نیروهای اجتماعی و حکومت را می‌توان بر اساس مناسبات نهادی بین حکومت و جامعه و تلاش نیروهای مختلف برای استقرار و یا بازتولید تعادل نهادی مبتنی بر موازنه قدرت فهم و تبیین کرد. در چنین رویکردی، افول و سقوط حکومت صفویه را می‌توان بر اساس به هم خوردن تعادل نهادی در اثر اقدامات تمرکزگرایانه حکومت مرکزی و به حاشیه راندن نیروهای ایلی به وجود آورنده حکومت صفویه، ضعف تدریجی اقتدار معنوی و قدرت سیاسی شاهان صفوی و به هم خوردن توازن قدرت میان شاهان صفوی، فقها و نیروهای ایلی تبیین کرد

(لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۳؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۰۶؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۲۲۷-۲۰۳؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۱۶۶). همچنین همان‌گونه که پیش‌تر شرح داده شد، تحولات دوره‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه را باید فراتر از شورش‌های کور و یا توده‌ای و بر اساس مکانیزم‌های بازتولید قدرت محور به‌عنوان مقاومت‌ها و تلاش‌های نیروهای مختلف اجتماعی برای شکل‌گیری، تثبیت و بازتولید یک تعادل نهادی مبتنی بر موازنه قدرت فهم و تبیین کرد.

چنین تفسیری از تحولات جامعه ایران ما را از باور به «امتناع ساختاری» ناشی از نظریه شکاف تاریخی دولت و ملت و گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی بی‌نیاز کرده و تصویری پویا از جامعه ایران که توان و ظرفیت تحول درون‌زاد می‌باشد، ارائه می‌کند. بر این اساس تحولات پیش از مشروطیت و خود مشروطیت را می‌توان به‌عنوان تلاش نیروهای سستی جامعه ایران برای بازتولید تعادل نهادی موجود و در واکنش به برنامه‌های تمرکزگرای نوسازی حکومت مرکزی در نظر گرفت. در این میان هرچند نقش تحولات نظام جهانی و برخی تأثیرپذیری‌ها از افکار جدید غربی را نباید نادیده گرفت اما براساس ترکیب کنشگران اجتماعی مؤثر در مشروطیت، مطالبات و خواسته‌های این کنشگران، نظامنامه انتخابات مجلس اول، ترکیب اولین مجلس مشروطیت و مصوبات اصلی این مجلس همچون نظارت علما بر قوانین از لحاظ سازگاری با اسلام (کدی، ۱۳۸۱: ۱۰۰ و ۱۲۳)، انحصار رسیدگی به مسائل شرعی در محاکم شرعی و توسط مجتهدان (فلور، ۱۳۶۶: ۱۵۷)، منع تصرف املاک توسط حکومت و منع سلب تسلط مالکین از املاک مگر با مجوز شرعی و حکم قانون (رهبری، ۱۳۷۸: ۹۱)، منوط کردن اعطای هرگونه امتیاز تجارتي، صنعتی و فلاحتی و نیز هرگونه استقراض به تصویب مجلس (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۱۵۵)، مخالفت با طرح درخواست استقراض از دولت‌های روس و انگلیس و در مقابل تصویب لایحه تأسیس بانک ملی (کدی، ۱۳۸۱: ۸-۹۷)، مطرح‌شدن لزوم حضور نمایندگان از ایلات در مجلس توسط برخی نمایندگان (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۵۴)، نقش تأثیرگذار ایلات در

استقرار مجدد مشروطه و مخالفت با محمدعلی شاه در جریان وقایع استبداد صغیر (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۲۹؛ مقصودی، ۱۳۸۲: ۱۱۰ و ۱۱۵) و اختصاص یک نماینده به هریک از ایلات بزرگ و پرجمعیت در قانون انتخابات مجلس دوم (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۳۲؛ اتحادیه، ۱۳۷۵: ۲۶۸) و ... می‌توان استدلال کرد که مشروطیت نه تلاش برای دگرگونی وضع موجود بلکه تلاشی برای بازتولید تعادل نهادی موجود بود. البته همان‌گونه که کراسنر (۱۹۸۴) در خصوص تحولات نهادی بیان کرده است، مشروطیت علاوه بر این که بازتولید پیکربندی نهادی از پیش موجود بود، از شرایط و عوامل محیطی جدید نیز تأثیر پذیرفته بود.

روایت و دیدگاه ارائه شده در این مقاله علاوه بر فراهم کردن چارچوبی برای بازخوانی تحولات تاریخی جامعه ایران، برای جامعه امروز ایران نیز می‌تواند دلالت‌هایی در خصوص ظرفیت‌های تاریخی جامعه ایران برای برقراری یک رابطه متوازن و پایدار بین دولت و نیروهای اجتماعی با الگوگیری از پیکربندی نهادی تاریخی جامعه ایران و مبتنی بر ترکیب و تنوع و منافع نیروهای اجتماعی موجود در جامعه را به همراه داشته باشد. دلالت مبنایی رویکرد ارائه شده در این مقاله برای جامعه امروز ایران است که برخلاف ذهنیت و باور غالب، تعادل و ثبات در جامعه ایرانی به لحاظ تاریخی نه محصول استبداد و تمرکز قدرت در دست حکومت بلکه محصول توازن قدرت میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی بوده و اقدامات تمرکزگرایانه حکومت‌ها با مقاومت نیروهای اجتماعی همراه بوده است.

منابع

- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی. (۱۳۸۷)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.

- اشرف، احمد. (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه.
- اشرف، احمد. (۱۳۷۴)، «نظام صنفی و جامعه مدنی» ایران نامه، ویژه جامعه مدنی در ایران، ۱۴، ۱.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسنخان. (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، مصحح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۶۸)، *ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*، تهران: نسل دانش.
- الگار، حامد. (۱۳۵۶)، *دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجاریه*، ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- انصاری، مصطفی. (۱۳۸۴)، *تاریخ خوزستان. (۱۹۲۵-۱۸۷۸)*، دوره شیخ خزعل: *مطالعه‌ای در خودمختاری ایالتی و تحول*، محمد جواهر کلام، تهران: نشر شادگان.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب. (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)*، کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آجودانی، لطف‌الله. (۱۳۸۵)، *علما و انقلاب مشروطیت در ایران*، تهران: نشر اختران.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۸۴)، *پاتوق و مدرنیته ایرانی*، تهران: لوح فکر.
- اتحادیه. (نظام مافی)، منصوره. (۱۳۷۵)، *مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان قاجاریه*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- آصف، محمدهاشم. (۱۳۸۲)، *رستم التواریخ*، مصحح: میترا مهرآبادی تهران: دنیای کتاب.
- آوری، پیتر. (۱۳۶۹)، *تاریخ معاصر ایران. (از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه)*، محمد رفیعی محمدآبادی، تهران: نشر حیدری.

روابط نهادی دولت و جامعه در ایران ... ۶۹

- باقری کبورق، علی. (۱۳۷۱)، *جامعه و حکومت در ایران*، کتاب اول: دوران قاجار، تهران: مرکز نشر بین‌الملل.
- بدیع، برتران. (۱۳۸۰)، *دو دولت، قدرت و جامعه در غرب و در سرزمین‌های اسلامی*، احمد نجیب‌زاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- برزویی، مجتبی. (۱۳۷۸)، *اوضاع سیاسی کردستان*، تهران: فکر نو.
- پیران، پرویز. (۱۳۸۴)، «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران»، *مجله اندیشه ایرانشهر*، ۶.
- ترابی فارسانی، سهیلا. (۱۳۸۴)، *تجار، مشروطیت و دولت مدرن*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- توحیدی، کلیم‌الله. (۱۳۷۱)، *حرکت تاریخی کرد به خراسان*، مشهد: مؤلف.
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جهانگیر میرزا. (۱۳۸۴)، *تاریخ نو*، مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشر علم.
- حاج سیاح. (۱۳۴۶)، *خاطرات حاج سیاح*، به کوشش حمید سیاح، تهران.
- حسینی فسایی، حاج میرزاحسن. (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- دروویل، گاسپار. (۱۳۷۰)، *سفر در ایران*، منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز.
- دو رو ششوار، ژولین. (۱۳۷۸)، *خاطرات سفر ایران*، مهران توکلی، تهران: نشر نی.
- دو گوینو، کنت. (۱۳۶۰)، *سه سال در ایران*، ذبیح‌الله منصوری، تهران: نشر فرخی.
- دوبد، بارون. (۱۳۷۱)، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، حسین‌آباد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دولت‌آبادی، یحیی. (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، تهران: عطار.

- رجب‌زاده، احمد. (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی- تاریخی ایران و ژاپن*، تهران: سلمان.
- رهبری، هادی. (۱۳۸۷). *تجار و دولت در عصر قاجار. (از همزیستی تا رویارویی)*، تهران: کویر.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۵). *ما چگونه ما شدیم. (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)*، تهران: انتشارات روزنه.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۷). *سنت و مدرنیته. (ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار)*، تهران: انتشارات روزنه.
- سایکس، سرپرسیمولزورث. (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*، سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، جلد دوم، تهران: افسون.
- سپهر، محمدتقی. (لسان‌الملک). (۱۳۴۴). *ناسخ التواریخ*، تهران: اسلامیه.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۶). *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سیف، احمد. (۱۳۹۰). *بحران در استبدادسالاری ایران*، تهران: نشر آمه.
- سیوری، راجر. (۱۳۷۴). *ایران عصر صفویه*، احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
- شاردن. (۱۳۷۲). *سفرنامه شاردن*، اقبال یغمایی، تهران: توس.
- عیسوی، چارلز. (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادایران. (قاجاریه ۱۳۳۲-۱۲۱۵ ه.ق.)*، یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- فشاهی، محمدرضا. (۱۳۶۰). *تکوین سرمایه‌داری در ایران*، تهران: گوتنبرگ.
- فلور، ویلم. (۱۳۶۶). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، جلد اول، ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- فوران، جان. (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران. (از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)*، احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

روابط نهادی دولت و جامعه در ایران ... ۷۱

- فوروکاوا، نوبویوشی. (۱۳۸۴)، *سفرنامه فوروکاوا*، هاشم رجب زاده و کینیجی ته اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاتوزیان، محمدعلی. (همایون). (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران. (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)*، محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلیهمایون. (۱۳۸۴)، *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، علی طیب، تهران: نشرنی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۳)، «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران»، *در نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران*، علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۶۹)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۸۱)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*. (۱۳۰۴ - ۱۱۷۵)، مهدیحقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- کرزن، جورج ناتانیل. (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرمانی، ناظم الاسلام. (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: امیرکبیر.
- کریمی زنجانی اصل، محمد؛ آمنه حسینی گلسفیدی. (۱۳۷۴)، «ناسازگی در قدرت سیاسی: نگاهی گذرا به ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ۱۱۳ و ۱۱۴.
- کمپفر. (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- کیاوند، عزیز. (۱۳۶۸). *حکومت، سیاست و عشایر*، تهران: انتشارات عشایری
- لاکهارت، لارنس. (۱۳۸۳)، *انقراض سلسله صفویه*، اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- لمبتون، آن. (۱۳۴۵)، *مالک و زارع*، منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه: نشر کتاب.
- لمبتون، آن. (۱۳۶۲)، *تاریخ ایلات ایران*، علی تبریزی، در ایلات و عشایر. (مجموعه کتاب آگاه)، تهران: آگاه.
- مارتین، ونسا. (۱۳۸۹)، *دوران قاجار: چانه‌زنی، اعتراض و دولت در ایران قرن نوزدهم*، افسانه منفرد، تهران: آمه.
- محبوبی اردکانی، حسین. (۱۳۵۴)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، جلد اول، تهران: انجمن دانشجویان دانشگاه تهران با همکاری موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۸۴)، *شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه از آقا محمدخان تا آخر ناصرالدین‌شاه*، تهران: زوار.
- مقصودی، مجتبی. (۱۳۸۲). *قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ملک، سرجان. (۱۳۸۰)، *تاریخ کامل ایران*، میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- میرزا رفیعا. (۱۳۴۸)، *دستور الملوک*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، *ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، سال ۱۶، شماره ۵ و ۶.
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۶۸)، *سازمان اداری حکومت صفوی*، مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- نادر میرزا، شاهزاده. (۱۳۵۱)، *تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز*، به کوشش محمد مشیری، تهران: اقبال.
- نفیسی، سعید. (۱۳۷۲)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، جلد دوم، تهران: انتشارات بنیاد.
- نجیب‌زاده، احمد. (۱۳۷۹)، *رضاشاه و نظام ایلی*. (تأثیر ساختار دولت مطلقه و رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر)، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۶۸)، *نادرشاه و بازماندگانش*، تهران: زرین.
- هدایت، حاج مهدیقلی. (مخبرالسلطنه). (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*، تهران: زوار.
- Abrahamian, E. (1974). "Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran", *International journal of Middle East Studies*, 5:3-31.
- Anderson, C.W. (1967). *Politics and Economic Change in Latin America: The Governing of Restless Nations*, Princeton, NJ: D. Van Nostrand.
- Bakhash, Shaul. (1978), *Iran: Monarchy, Bureaucracy & Reform under the Qajars: 1858-1896*, London: Ithaca Press London.
- Banani, A. (1978). "Reflection on The Social and Economic Structure of Safavid Persia at Its Zenith", in *Iranian Studies*, XI: 83-116.
- Bausani, A. (1971). *The Persians, From the earliest days to the twentieth century*, translated from Italian by J.B. Donne. London: Elek Books.
- Collier, R.B. and Collier, D. (1991). *Shaping the Political Arena*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Knight, J. (1992). *Institutions and Social Conflict*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Krasner, S.D. (1984). "Approaches to the State: Alternative Conceptions and Historical Dynamics", *Comparative Politics*, 16(2): 223-246.
- Mahoney, J. (2000). "Path Dependence in Historical Sociology", *Theory and Society*, 29(4): 507-548.
- Migdal, J.S. (2004). *State in Society Studying: How State and Societies Transform and Constitute One Another*, Cambridge University Press.

- Orren, K., & Skowronek, S. (1994), "Beyond the iconography of order: Notes for a new institutionalism", In: L.C. Dodd and C. Jillson (eds.), *The dynamics of American politics: Approaches and interpretations*, Boulder, CO: Westview: 311-30.
- Pierson, P. and Skocpol, T. (2002). "Historical Institutionalism in Contemporary Political Science", In: Henry Milner / Ira Katznelson (eds.), *Political Science: The State of the Discipline*, New York: W.W. Norton, 693—721.
- Sewell, W. H., Jr. (1996), "Three temporalities: toward an eventful sociology", In McDonald, T.J. (ed.), *The Historic Turn in the Human Sciences*, Ann Arbor: Univ. Mich. Press: 245–80.
- Skocpol, T. (2002). "Bringing the state back in: Strategies of Analysis in Current Research", In: P. B. Evans; D. Rueschemeyer & T. Skocpol (eds.), *Bringing the state back in*: Cambridge University Press: 3-43
- Steinmo, S. (2008). "Historical Institutionalism?" In Donatella Della Porta and Michael Keating (eds.), *Approaches and Methodologies in the Social Sciences. A Pluralist Perspective*, Cambridge: Cambridge University Press: 118-138.
- Thelen, K. & Steinmo, S. (2002). "Historical institutionalism in comparative politics", In Sven Steinmo; Kathleen Thelen, & Frank Longstreth, (Eds.), *Structuring politics: Historical institutionalism in comparative analysis*, Cambridge: Cambridge University Press: 1-32.
- Thelen, K. (2008). "How Institutions Evolve: Insights from Comparative Historical Analysis", In J. Mahoney & D. Rueschemeyer (Eds.), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, Cambridge: Cambridge University Press: 208-240.